اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ

المنة للہ کہ این رسالہ متبرکہ منتخبہ از قرآن شریف و کتب احادیث موسومہ بہ

قیامت نامہ

از تالیفات حضرت رأس المفسرین مولانا مولوی

شاہ رفیع الدین

بکمال تصحیح و توضیح بحواشی سراپا توشیح و تلویح آیاتِ صریحہ و احادیثِ صحیحہ

در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و شکر رب العزت را بر گوناگون نعم ظاهری و باطنی و دینی و دنیوی که افضل آن بعثت خیر البشر و افضل الخلق محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم و بارک و انعم و علی آله و اصحابه بسوی ما تا دلالت فرموده ما را بر قیامت و احوال آن از حشر و حساب و میزان و شفاعت و جنت و نار و واضح گردانیده اسباب تحصیل سعادت و نجات از شقاوت آنجا روشن ساخت از علامات صغری و کبری بطریق ورد شبانروزی ادا نموده فقیر **رفیع الدین** میگوید که همین مذکور قیامت در صحبت بعضی اعزه و احباب از بزرگان والا حسب سلالهٔ خاندان سلطنت و ممتاز در اولاد تیمور که بمزید علم و فهم و هدایت بودند مستحضر خاطر بود و تقریر میشد ایشان گفتند که اگر این مذکور مسطور شود و نفع پایدار خواهد داد از قلت فرصت عذر کردم و گفتم همین نحو که بر زبان میرود اگر کسی بنویسد میتواند و الا حسب موصوف شخصی را برین کار مقید ساختند که در اوقات فرصت حاضر شده آنچه املا کرده آید نوشته باشد چون اجزائی چند مرتب شدند دوستان دیگر نیز تقاضای تبییض آن کردند بنا بر آن نوشته میشود که **اول** علامات قیامت وجود برکت آمود حضرت خاتم النبیین و وفات آنجناب است صلی الله علیه وسلم زیرا که بوجود آنجناب یک نوع کمال که اشرف کمالات است یعنی نبوت و رسالت از عالم منقطع شد و بوفات ایشان علم وحی و خبر آسمانی موقوف گشت و برای ایشان حکم جهاد و خالی کردن روی زمین از مفسدان است نازل گشت و این همه شعبه های قیامت کبری است و از آنجناب علامات قیامت بسیار مروی هستند و آن دو قسم اند علامات صغری از وفات آنجناب تا ظهور حضرت امام مهدی و علامات کبری از ظهور ایشان تا نفخ صور و ابتدای قیامت از نفخ صور است **در بیان علامات صغری** حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی رضی **روایت** فرموده اند که جناب نبوت صلی الله علیه وسلم ارشاد کرده اند

چون گرفته شود محصول ملک را دولت و گرفته شود زکوة را تاوان و امانت را غنیمت یعنی مانند مالی که از کافران
در جنگ میگیرند و حلال و طیب میشمرند همچنان امانت مردم را بخورند و پرهیز نکنند و اطاعت کنند مرد زن خود را
و نافرمانبرداری کنند مادر را و دور افگنند پدر را و مودت کنند با یاران هم صحبت و علم دینی آموخته شود برای
دنیا و سردار شود در هر قبیله ارذل ایشان یعنی بد اصل و طماع و کج خلق و سپرده شود خدمتها و کارها به کسانی که لیاقت
آن ندارند و تعظیم کرده شود مردم را از ترس ایذای ایشان و ظاهر شود شراب خواری و رواج گیرند خنیاگران و
آلات لهو و غنا و بسیار شود زنا و لعنت کنند آخر امت طبقهٔ اولی را پس انتظار کنید این هنگام تند باد سرخ را و دیگر
نشانهای عذاب را مانند فرو رفتن زمین و سنگها افتادن از آسمان و تبدیل صورتها و دیگر آیات پی در پی آیند
مانند دانه های سفته که رشتهٔ ایشان گسسته شود پس دانه های اولی در پی ریزند و در احادیث دیگر وارد شده
که از علامات قیامت است کثرت اولاد از کنیزان و سرداری مردمان نو دولت بی علم و ادب و شهوت رانی
مردان با مردان و زنان با زنان و لعب در مساجد و در وقت ملاقات بجای سلام و دشنام بازی کردن و کم شدن
علم و هنر شمردن دروغ گوی و دور شدن امانت از دلها و علم آموختن فاسقان و دور شدن حیا و هجوم کردن
کفار از هر طرف بر مسلمانان و شیوع ظلم در مردم بحدیکه امن و پناه نیابند و رواج مذهبهای باطل و حدیثهای دروغ
و بدعتهای بد چونکه جمله علامات حاصل شود قوم نصاری غلبه کنند و بر ملکهای بسیار متصرف شوند بعد مدتی
در عرب و در ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که سادات را بکشد و امرای او در نواحی شام و مصر منتشر شوند
و درین اثنای بادشاه روم را با یک فرقه از نصاری جنگ پیش آید و با فرقهٔ دیگر صلح مخالفان بر شهر قسطنطنیه متصرف
شوند و آن بادشاه شهر خود را گذاشته بملک شام در آید و برفاقت یکفرقه موافق از نصاری با فرقه مخالف جنگ
عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست دهد بعد شکست مخالفان یکی از نصارای موافق بگوید که چلیپا غالب آمد
و فتح داد یکی از لشکر اسلام او را بزند و بگوید که نه بلکه دین اسلام غالب آمد آن نصرانی قوم خود را بخواند و مسلمان
قوم خود را پس در میان لشکر خانه جنگی شود و بادشاه اسلام شهید شود و جمیع نصاری در ملک شام عمل نمایند و
با فرنگیان مخالف آشتی کنند و بقیه مسلمانان سوی مدینه آیند و عمل نصاری تا قریب خیبر برسد در آنوقت مسلمانان
در تجسس شوند که حضرت امام مهدی علیه السلام را تلاش باید کرد تا دفع این بلا شود و از دست ایشان
رهائی میسر آید و حضرت امام مهدی علیه السلام در آنوقت در مدینه منوره باشند و بخوف آنکه مبادا من

ایشان باشند و بعضی مردم بدر مغ دعوی مهدی بودن نمایند و در آن اثنا که حضرت امام در میان

رکن و مقام در طواف بیت الحرام باشند که جمعی از مردم ایشان را بشناسند و جبراً و کرهاً با ایشان بیعت

خلافت نمایند و علامت این قصه آنست که پیش ازین ماه رمضان که گذشته باشد در وی کسوف

شمس و قمر واقعه شده باشد و در وقت بیعت آوازی از آسمان شود باین عبارت هٰذَا خَلِيفَةُ

اللهِ الْمَهْدِيُّ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا این آواز خاص و عام آنمکان همه بشنوند حضرت امام

(این خلیفه خداست مهدی سے پس بشنوید حکم او و تابعداری کنید ۱۲)

سیدانند از بنی فاطمه رضی الله تعالی عنها و قد ایشان مائل بدرازی باشد و سبطری در رنگ ایشان و حسن

چهره ایشان بچهره جناب نبوت مشابه باشد اما اخلاق ایشان با خلاق آنجناب مشابهت تمام

دارند نام ایشان محمد و نام پدر ایشان عبد الله و نام والده ایشان آمنه باشد و در زبان شریف

وی قدری لکنت باشد که در وقت سخن گفتن تنگدل شده گاهی دست بر ران زنند و علم ایشان علم

لدنی است و عمر ایشان درین وقت چهل ساله چون بیعت حضرت ایشان شهرت یابد افواج

مدینه بمکه رو نهند و ابدال و اولیاء شام و عراق و یمن در خدمت شریف حاضر شوند و افواج

بسیار از عرب فراهم آیند و حضرت ایشان خزانه را که پیش در مکه معظمه یعنی کعبه مدفون است و آنرا

رتاج الکعبه میگویند برآورده بر مسلمانان تقسیم کنند چون این خبر در مسلمانان منتشر شود یک شخص

از اهل خراسان که مقدمه لشکر وی مردی منصور نام باشد با فوج کثیر قصد مدد حضرت ایشان نماید و

(پیش لشکر)

در راه جمعی کثیر را از نصاری و بددینان صاف سازد و همان سفیانی که عدو اهل بیت است و جد مادر

وی از قوم بنو کلب است فوج بر حضرت امام علیه السلام بفرستد چون این فوج در صحرای مابین مکه و مدینه

برسد و در دامن کوه منزل کند اول و آخر همه خسف شوند و در زمین فرو روند و در آخرت موافق اعمال

و عقیده خود محشور شوند و از انجا هیچ بد و نیک نجات نیابد مگر دو کس که این خبر را بحضرت امام علیه السلام

رسانند و دیگر سفیانی نصاری از هر طرف در جمع افواج کوشش نمایند و از ملک خود و از مردم روم

بعزم جنگ ایشان بیایند و لشکر نصاری هشتاد نشان داشته باشد زیر هر نشان دوازده هزار کس

و حضرت امام نیز از مکه معظمه کوچ فرموده بمدینه منوره برسند و از انجا بزیارت جناب نبوت کرده

بسوی شام روانه شوند و از اینجا تا بشهر دمشق برسند که از طرف ثانی فوج نصارئی در مقابل در آید
فوج حضرت امام علیه السلام سه فرقه شوند فرقه باشد که بخوف فرنگیان رو بفرار نهند و از لشکر آنجناب
جدا شده متفرق گردد و حق تعالی توبه ایشان را اصلا قبول نفرماید و جمعی که همراه ایشان باشند بعضی
شهید شوند و بدرجه شهداء بدر و احد برسند و جمعی فتح نمایند بتوفیق الهی مشمول عافیت و مامون عاقبت
گردند و هیچگاه گرفتار فتنه و ضلالت نشوند پس حضرت امام علیه السلام بقتال نصاری لشکر را بیارایند
و جمع کثیر مسلمانان قسمیه شوند که بے فتح باز نگردند پس همه جماعت شهید شوند و حضرت امام علیه السلام با جمع
قلیل بلشکر باز آیند و صبح ثانی باز جمع کثیر قسمیه شوند کہ بی فتح باز نگردند و همراه حضرت امام علیه السلام بر آیند و
داد جوانمردی بدهند و بدرجه شهادت برسند و حضرت امام علیه السلام وقت شام با جمع قلیل باز بخیمها
معاودت فرمایند و روز سیوم همچنان جمع کثیر همین قسم و شرط در رکاب آنجناب متوجه کارزار شوند و
بدرجات عالیه شهادت کامیاب شوند و حضرت امام علیه السلام باز با جمع قلیل بخیمها رجوع فرمایند روز
چهارم جمع قلیل که برای محافظت بخیمه و بنگاه میمانند همراه آنجناب بر آمده جنگ نمایند این روز حق تعالی
فتح کامل عطا فرماید و جمع نصاری چندان مقتول شوند که بوی ریاست در دماغ باقی ماندگان ایشان باقی
نماند بذلت و قلت تمام بگریزند و پریشان شوند و جمع کثیر از ایشان در تعاقب بوادی عدم و جهنم روند
بعد از این فتح حضرت امام علیه السلام انعام بے شمار بر دلاوران این کارزار قسمت فرمایند اما مردم را
بسبب کثرت مقتولین هیچ فرحت بآن مال و دولت نباشد چه بسا خاندانها و قبیلها باشد که از
صد کس یکی بماند بعد از این حضرت امام علیه السلام به بند و بست بلاد اسلام و سرانجام و انتظام و ادای
حقوق انام پردازند و از هر طرف عساکر افواج ظفر امواج روانه سازند و تقسیم خزانه بے حساب بهردو
دست انعام فرمایند و خود بعد فراغ ازین مهمات متوجه فتح قسطنطنیه شوند چون آنجناب بر کناره دریای
روم رسند جماعت بنی اسحاق را که هفتاد هزار تن باشند بر کشتیها سوار کرده برای استخلاص این شهر که اکنون
استنبول نام دارد معین فرمایند چون این جماعت مقابل فصیل آنشهر شوند به تکبیر آواز بر آرند دیوار مقابل
آنشهر بعد نام الهی منهدم گردد و مسلمانان حمله آورده در شهر در آیند و کفار را بکشند و ملک را بقاعده عدل
و احسان بند و بست نمایند از ابتدای بیعت حضرت امام علیه السلام تا این فتح شش هفت سال

گذشته باشد حضرت امام علیه السلام در همین بند و بست باشند که خبری مشهور شود و چه نشسته آید که
دجال برآمده بر خاندان ما و شما فتنه و آشوب او در آمده حضرت امام علیه السلام کوچ بطرف شام [illegible]
معاودت فرمایند در کوچ اول نه سوار یا پنج سوار برای تحقیقات این خبر پیش پیش لشکر بطریق طلیعه که آنرا
در غلط العام هلاوه گویند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرموده اند که من نام ایشان و نام پدران ایشان و قبیله
های ایشان و رنگ اسپان ایشان میدانم ایشان بهترین مردم روی زمین اند در آن وقت پس ایشان
تحقیق نمایند که این خبر دروغ است هنوز دجال نه برآمده است پس حضرت امام علیه السلام شتابی را
گذاشته آهستگی و خبرگیری ملک روان شوند چندی نگذشته باشد که دجال برآید و دجال مردیست
از قوم یهود و لقب او در مردم مسیح باشد چشم راست او کور مانند انگور بلند شده و موی هایش پیچ پیچ
و مرکبا و خری باشد بسیار کلان اول ظهور او در میان شام و عراق باشد و آنجا دعوی نبوت داشته
باشد بعد از آن باصفهان آید و هفتاد هزار یهود صفهان رفیق او شوند و دعوی خدائی آغاز کند پس
جانب سمت راست و چپ فساد برپا کند و بر اکثر زمین بگردد و مردم را بر اقرار الوهیت خود بخواند و خرق
عادات عظیم بحکم پروردگار جل شانه برای امتحان بندگان بر دست او ظاهر شوند لیکن با اینهمه بر جبین
او لفظ (ک ف ر) آشکارا باشد که هر مسلمان خوانده و نخوانده دریابد و غیر اهل ایمان نشناسند و همراه او آتشی باشد
کلان بنام دوزخ و باغ باشد وسیع بنام بهشت مخالفان خود را در آتش اندازد و محبوبان خود را در بهشت
لیکن آتش در حقیقت صفت باغ خوش هوا دارد و بهشت او صفت آتش سوزان دارد و همراه او توده نان
و آب باشد هر که را خواهد بدهد و هر که را خواهد ندهد چون بر فرقه بگذرد اگر اقرار الوهیت او بکنند ابر را گوید ببار پس
بباردو زمین را گوید زراعت آر پس زراعت برآورد و درختان را گوید که بار آر پس بار آورند و مواشی
را بگوید پر گوشت و شیر گردند و اگر مخالفت او بکنند باران و زراعت بند کند و میوه و شیر باز دارد و
جانوران لاغر شوند و پیش از برآمدن او دو سال قحط گذشته باشد و او در سال سیوم خشک سالی باشد
و خزانه زیر زمین را بگوید برآ پس خود بخود از ته زمین برآمده همراه او روانه شود و بعضی مردم را بگوید که من
پدران شما را زنده کنم تا گواهی بر حقیت من بدهند پس شیاطین را بگوید که تا در زمین با جسم دیگر در آمده
بصورت مردگان متشکل شده برآیند همچنان مسلمانان را انواع ایذا رسانند و بفضل الهی تسبیح و تهلیل در آن وقت

...ن و آب کند و از ایذای گرسنگی و تشنگی تسکین بخشد و همین رنج بر چیدن ... گذاره نماید

و در سر حد یمن رود و از هر جا مرتدان بسیار را همراه گیرد تا آنکه بمکه معظمه منزل نماید و در مکه معظمه بمحافظت

ملائکه در آمدن نتوانند و از آنجا قصد مدینه منوره کند و در آن ایام مدینه منوره را هفت دروازه باشند حق تعالی

بر هر دروازه دو فرشته بفرستد که شمشیرها علم کرده ایستاده باشند و فوج دجال را دو بدبه و رعب او راه در شهر

راه ندهند و در ینوقت مدینه منوره را سه بار زلزله روی دهد هر کسی که در دل عقیده بد و نفاق داشته باشد

بخوف زلزله از شهر بیرون آید و در شر دجال گرفتار شده با او ملحق گردد و نیز در ینوقت در مدینه منوره بزرگی

باشند در کمال جوانی که برای مناظره دجال بیرون روند چون نزدیک لشکر او برسند از مردم بپرسند که دجال

کجاست مردم او این سخن را گستاخی دیده قصد قتل ایشان نمایند جمعی دیگر از لشکریان او مانع شوند ایا نمی دانید

که پروردگار ما و شما منع کرده است از آنکه بی حکم او هیچکس را نکشید پس آن مردم رفته پیش دجال ظاهر سازند که

شخصے ست گستاخ که در حضور بار میخواهد دجال ایشان را پیش خود طلب نماید چون روی او ببینند بگویند

که من ترا شناختم که تو همان دجال ملعون هستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما را از احوال تو خبر داده اند و

حقیقت ضلالت و بطلان تو بیان فرموده اند دجال در خشم آید و بگوید که اره بیارند و بر فرق ایشان نهاده

بکشند تا آنکه دو پاره سازد و هر دو پاره جدا نموده راست و چپ بیندازند و خود در میان هر دو پاره بگذرد

بعد از آن التفات بامرا خود نماید و بگوید اگر من این مرده را زنده نمایم شما را بخدای من یقین کامل حاصل

شود و شبه بر طرف گردد اینها جواب دهند که ما اکنون هم شبه نداریم و اگر چنین گردد یقین ما قوی تر گردد پس

هر دو پاره را باهم جمع کند و بگوید که زنده شو پس باراده الهی زنده شوند و بگویند که اکنون مرا یقین کامل شد

که تو همان دجال ملعون هستی که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم حقیقت تو بیان فرموده اند دجال باز بر سر غضب آمده

بگوید که این را بر زمین بیندازند و ذبح کنند مردم او هر چند کارد بر حلق ایشان برانند هیچ مضرت نرسانند پس

دجال خجل گشته ایشان را در دوزخ خود که ذکرش سابق گذشت اندازد و حق تعالی آن آتش را در حق

ایشان برد و سلام گرداند و بعد ازین بر زنده کردن هیچ مرده قدرت نیابد و از اینجا قصد ملک شام کند

چون قریب دمشق رسد حضرت امام مهدی علیه السلام در دمشق رسیده باشند و سامان جنگ کرده باشند

و تعبیه لشکر و تقسیم میمنه و میسره و تقسیم اسباب حرب مشغول بوده در این اثنای مؤذن اذان نماز عصر بگوید

و مردم در [illegible] در آن حال حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از جانب آسمان بر کتف دو
فرشته تکیه فرموده بر منارهٔ شرقی جامع مسجد نزول فرمایند و از انجا آواز دهند سُلّم یعنی نردبان بیارند
پس مردم حاضر آیند و حضرت عیسی علیه السلام از راه نردبان فرود آیند و با حضرت امام مهدی علیه السلام
ملاقات کنند و حضرت امام علیه السلام بتواضع پیش آیند و گویند که یا نبی خدا پیش روید و امامت بکنید حضرت
عیسی علیه السلام بگویند که امامت شما بکنید زیراکه بعضے شما بر بعضی امام هستند و این تکریم حضرت حق تعالی است
این امت را پس حضرت امام علیه السلام نماز گذارند و حضرت عیسی علیه السلام اقتدا نمایند و بعد از فراغ
حضرت امام بگویند یا نبی خدا اکنون آراستگی لشکر بدست شما است بهر نوع که خواهید ترتیب کنید حضرت
عیسی علیه السلام فرمایند نه بلکه جنگ بدست شما است و من محض برای قتل دجال آمده ام که کشتن او بدست من
مقدر است پس چون شب بگذرد و صبح آشکارا شود حضرت امام علیه السلام با لشکر برای جنگ برآیند و حضرت عیسی
علیه السلام فرمایند اسپ برای من بیارید و نیزه بدست من بدهید تا برای این کافر حمله نمایم پس حضرت عیسی علیه
السلام بقصد حمله از لشکر برآیند و مسلمانان بر لشکر دجال یورش نمایند مقتله عظیم درمیان آید و آن وقت
خاصیت نفس عیسوی چنان باشد که نفس ایشان برابر نظر ایشان برسد و هر کافر که نفس ایشان باو برسد
مضمحل شود و فنا گردد پس دجال از مقابلهٔ ایشان بگریزد و ایشان تعاقب او نمایند تا بمکانی رسند که باب
لُدّ نام دارد و او را دریابند و بزخم سنان کار او بردارند و خون او بمردم نمایند و گویند اگر عجلت در کشتن
او نمی کردند او از نفس ایشان خود گداخته میشد چنانکه نمک در آب و لشکر اسلام در قتل لشکر دجال مشغول
شود و یهودیان لشکرش را هیچ پناه نباشد بحدیکه اگر در شب سنگ یا درختی یهودی پنهان شود آن سنگ و
درخت آواز دهد که ای بندهٔ خدا بنگر این یهودی را پس بگیر و بکش مگر درخت غرقد که او حمایت یهود خواهد کرد
و اظهار ایشان نخواهد نمود و مقام دجال بر روی زمین و درین شر و فساد تا چهل روز خواهد بود یک روز
برابر یک سال و یک روز برابر یکماه و یک روز برابر یک هفته و باقی روزها برابر روزهای معتاد و در بعضی روایات
بنظر در آمده که این درازی روزها نیز بنا بر استدراج دجال خواهد بود که آن ملعون حبس شمس خواهد خواست
و حق تعالی بقدرت کامله خود محبوس خواهد داشت اصحاب از جناب نبوت صلی الله علیه وسلم پرسیدند که در روزیکه
برابر یک سال باشد نماز یکروزه ادا نمائیم یا نماز یک سال فرمودند باندازه و تخمین نماز یک سال ادا نمائید

شیخ محی الدین ابن عربی که از محققان اهل کشف اند نوشته اند که تصویر این روز چنان در یافت می آید
در آسمان ابر غلیظ از هر جانب محیط باشد و روشنی ضعیف که در چنین روز میباشد بتاریکی محض مبدل نشود
و قرص آفتاب نمایان نگردد پس مردم بحکم شرع قدیم به تخمین و اندازه وقت مکلف باشند والله اعلم بعد انفصال
مقدمه دجال حضرت امام مهدی و حضرت عیسی علیهما السلام در آن بلاد سیر فرمایند و بلاکشیدگان دجال
را ببیان درجات ایشان عندالله تسلی دهند و نقصانهای دینوی ایشانرا بعنایات الطاف تدارک
کنند و حضرت عیسی علیه السلام حکم بقتل خنزیر و شکستن چلیپا و قبول نکردن جزیه از کفار و تکلیف همه
بقبول اسلام بیان فرمایند بعون و عنایت الهی در جمیع بلاد اسلام هیچ کافر نماند و تمام زمین بانوار
عدالت حضرت امام مهدی علیه السلام منور گردد و بیخ ظلم و فساد برکنده شود و همه مردمان سرگرم طاعت
و عبادت باشند و مدت خلافت ایشان هفت سال یا هشت یا نه سال باشد و ظاهر آنست که هفت
سال بافراغت هست سال هشتم در تدبیر جنگ جدال با دجال و سال نهم با مصاحبت حضرت مسیح علیه السلام باین حساب
عمر مبارک ایشان چهل و نه سال می شود و درین اثنا حضرت امام مهدی علیه السلام برحمت حق پیوسته
شوند و حضرت عیسی علیه السلام بر ایشان نماز گذارند و دفن سازند و بعد ازین جمیع مهمات و رتق و فتق
امور بدست حضرت عیسی علیه السلام مسلم شود و عالم در حالت نیک تر باشد و درین اثنا از جناب الهی
بایشان وحی رسد که من بندگان را از بنده های خود می آرم که هیچ کس را بایشان دست مقاومت نی
خیزد پس بندگان مخلص مرا در کوه طور پناه بده حضرت عیسی علیه السلام در قلعه که حالا بکوه طور قائم است
نزول فرمایند و بجمیع اسباب حرب و آزوقه پرداخت نمایند و درین اثنا قوم یاجوج و ماجوج سد سکندری را
شکسته بیرون آیند و مثل مور و ملخ هر طرف هجوم آرند بجز قلعه حصین از دست ایشان رها نباشد و در قتل
و غارت هیچ باک نکنند اینها بنی آدم اند از اولاد یافث پسر حضرت نوح علیه السلام ملک ایشان در اقصای بلاد
شمال بیرون از هفت اقلیم جانب شمال ایشان دریای شور هست که آب او بسبب شدت برد چندان غلظت
دارد که گذاره کشتی در آن ممکن نیست و از شرق و غرب ایشان دو کوه عظیم اند بسیار بلند مثل دیوار که راه بر آمدن و
فرود آمدن ندارد و بر لب دریا رسته اند و بطرف جنوب ایشان آهسته آهسته نزدیک می شوند چنانکه در میان
ایشان فاصله قلیل مانده بود و سکندر ذوالقرنین آن را بدیوار آهنی که بلندیش تا قله هر دو کوه و غلظتش شصت

و دست مالیش چون دستهای بوزنه و بفصاحت گویا باشد و در یک دست او عصای حضرت موسی
علیه السلام و در دست دویم خاتم حضرت سلیمان علیه السلام و در جمیع بلاد سیر کند بسرعت تمام که
هیچ جوینده نتواندش یافت و هیچ گریزنده از دست او رهایی نیابد و هیچ چرنده از دست او پناه
نبرد بر هر کسی که نشانی کند اگر صاحب ایمان ست بعصای حضرت موسی بر پیشانی او خطی نورانی باشد
که تمام چهره او ازو منور و پر رونق گردد و اگر ایمان ندارد بخاتم حضرت سلیمان علیه السلام بر بینی او یا
گردن او مهر سیاه زند که از تیرگی او تمام چهره مکدر و خجل و بی رونق شود تا بر یک دسترخوان جمعی نشینند
ایمان و کفر از هر یکی بر دیگری هویدا شود و این جانور را دابة الارض میگویند چون ازین کار فراغ
شود غایب گردد و طلوع شمس از مغرب و ظهور دابة الارض تا نفخ صور یکصد و بست سال ست بعد غیبت
دابة الارض باد خوش از طرف جنوب وزد که بسبب آن زیر بغل هر صاحب ایمان دردی پیدا شود که اهل فضل
پیش از فاضل و فاضل پیش از ناقص و ناقص پیش از فاسق مردن گیرند و در قرب قیامت نطق حیوانات
و جمادات و چابک و دوال های پوش بسیار شود و اینها باحوال خانه و دیگر امور خبر دهند چون همه اهل ایمان
از جهان بروند غلبه حبش شود و سلطنت ایشان در جمیع بلاد منتشر شود و آن حبشیان کعبه معظمه را هدم
سازند و حج موقوف شود و قرآن شریف از دلها و زبانها و کاغذها برداشته شود و علامات خدا ترسی
و حق شناسی و خوف آخرت از مردم محو شود و حیا از میان برخیزد و بر راهها مانند خران و سگان جماع
کنند رفته رفته جهل و ظلم حکام و تعدی رعایا با هم دیگر از حد افزون شود پس دیهات ویران شوند و قصبه
کلان همچون دیهات گردند و شهرهای کلان چون قصبات باشند و آفت قحط و وبا و غارت گری پی
در پی افتد و مردم جماع بسیار کنند و اولاد کم شود و رجوع بحق از دلها کم شود و جهل بحدی رسد که
هیچ کس الله الله نگوید پس درین اثنا در ملک شام امن و ارزانی بیشتر شود و مردم برای روزگار
چه تجار و چه اهل حرفه و چه سپاهیان صاحب مقدور سواریها کرده و اسباب ها برداشته خانه کوچ
بملک شام روند و بعد چندین بسبب سختیها در ملک دیگر مردم فراری شده سه کس نوبت بر شتر و
پنج کس بر شتر و همچنین بطرف شام بگریزند و بعد از آن بچند مدت آتشی عظیم از طرف جنوب نمودار
شود و بر مردم حمله کند و مردم بی تحاشا بگریزند و آتش در پی ایشان تعاقب کند چون مانده شده

وقت نیمروز جا بجا افتند آتش نیز ساکن شود چون آفتاب گرمی کند آتش پیشه رود و چون شام شود
آتش بجای خود قرار گیرد و مردم منزل نمایند چون صبح باز شود آتش در پی آید و مردم گریزان شوند
بهمین طور تا ملک شام برسانند بعد از آن آن آتش باز گردد و غایب شود بعد ازین مردم بیادگاری ملک
خود خال خال متفرق شوند اما آبادی تمام در ملک شام باشد و این آخر علامت قرب قیامت است
و اول علامات قیام قیامت بعد ازین سه چهار سال مردم بغفلت تمام مشغول باشند و نعمت های
دنیا از باران و رزق و اموال و شهوت فراوان باشند که ناگاه روز جمعه که هم روز عاشورا باشد بعد
از روشنی صبح مردم برخیزند و هر یکی بکار خود مشغول باشد کسی بخرید و فروخت و کسی بجمع مواشی و کسی
بصاف کردن آبنوش مواشی و کسی بمهیا کردن اسباب پختن طعام و همچنین بهر کاری مشغول باشند
که ناگهان آوازی باریک دراز در گوش مردم افتد که این نفخ صور باشد و مردم هر طرف در شنیدن
آن یکسان باشند و همه متحیر باشند که این چه آواز است و از کجاست پس آن آواز سخت شدن گیرد
تا آنکه مثل آواز رعد و صاعقه شود پس در مردم حول عظیم و قلق پیدا شود چون شدت تمام نماید مردم
از حول و ترس مردن گیرند و در زمین زلزله افتد و مردم از خانه ها بصحرا برآیند و جانوران وحشی بهیبت
خورده بسوی مردم گرایند و زمین جا بجا شق شود و آب دریاها در تموج آید و بسبب شکستن کناره ها هر طرف
متفرق شود و آتش خشک شود و کوههای واثق بسبب شدت تپش متفتت شوند و بشدت وزیدن بادها
از جای خود مثل ریگ بپرند و در جوف آسمان و زمین این ریگها و غبارها و ابرها و بادها هر طرف بدوند
و جهان تیره گردد و آن آواز ساعت بساعت در شدت باشد تا آنکه آواز سخت هولناک آسمانها
بشگافند و ستاره ها فرو ریزند و پاره پاره شوند و در مبادی این حال مردم در هول موت باشند
و یکی پی دیگری بمیرد که آن زمان ملک الموت برای قبض روح ابلیس متوجه شود و این ملعون
از جای بجای گریزان شود و ملائکه بگرزهای آتشین ورا در گرفته بغلطانند و نزع روح نمایند و هر قدر
الم و ایذا که برای مجموع افراد بنی آدم گذشته است بروی تنها بگذرد و بعد انتها نفخ صور که بقوت
یکدم تا شش ماه باشد که نه آسمان باشد و زمین نه ستاره نه کوه نه دریا نه چیزی همه نیست و نابود شوند
و ملائکه هم بمیرند مگر گویند که هشت چیز از فنا کل مستغنی هستند عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ

و صور و ارواح [illegible] بیخودی و بیهوشی آید که از عذاب قبر هم وارهند و بقول بعضی این هشت
چیز را نیز یک لحظه فنا و عدم هست بالجمله بعد تمامی فنا که غیر ذات حق تعالی نماند رب العزت جل شانه
فرماید که کجا اند بادشاهان و کجا اند دعوی کنندگان سلطنت و کراست امروز بادشاهی و باز خود جواب
فرماید که خدای یکتای قهار راست پس مدتی ظهور احدیت صرف باشد بعد مدتی که غیر او میداند باز از
سر نو بنیاد آفرینش نهد و آسمان را و زمین را و ملائک را پیدا سازد و زمین بنحوی باشد که درو آثار
عمارت و حدود و مالکان و نباتات و کوه ها و دریا ها هیچ نباشد و از هر جا که زنده کردن کسی منظور است
عجب الذنب و را هم آنجا نهند و دیگر اجزای او را که در ترکیب و داخل کردن است متصل همان عجب الذنب
نهند و عجب الذنب آخر استخوان است که از طرف پشت تا نشستن گاه میرسد و این استخوان هم تمام نیست
بلکه جزئیست از آن که شروع پیدایش استخوانها از دست و این جزء را ملائکه بحکم الهی از تفرقه و جمیع آفات
نگاه میدارند و پوسیدگی و سوختگی باو راه نمی یابد و بعد جمع و ترتیب اجزای حق تعالی از زیر عرش
بقدرت کامله خود باران بفرستد که درو قوت منی مردان باشد پس اجزاء هر یکی از آنچه مناسب است
از صورت ها گوشت و پوست و رگ و پی و استخوان و مغز بخشند بعد تسوید قالب ها مجموعه ارواح در صور
داخل فرماید و بحضرت اسرافیل امر فرماید که بقوت تمام دمی بر آنها بزند و خود ندا دهد که قسم بعزت و جلال
من که هیچ روح از قالب خود تخطی نکند و چون رفتن جانور بآشیانه خود در آید آن خود در آیند و در صور سوراخ
ها ست بعدد ارواح پس ارواح مثال زنبور و ملخ از سوراخهای صور بر آیند و در ابدان خود در آیند و بعد از آن
بقوت نفخ اسرافیل بر آید متعلق باجسام شوند و زنده گردند و باز بقوت همان نفخ صور زمین ها بشگافد و مرده ها
از گور بر آیند و بسمت آواز افتان و خیزان بدوند و میگویند این نفخ صور در جای واقع شود که صخره متعلقه
بیت المقدس آنجاست و درمیان نفخ اول و نفخ ثانی چهل سال فاصله است بوقت خواستن مردم از قبور موافق
شکل ولادت انسان که از شکم مادر باشد برهنه تن و برهنه پای و بی ختنه و بی ریش و بروت باشد با موی
سر مگر آنکه بی دندان نباشند اما روایت اولی قوی تر و مشهور تر است و بچگان و جوانان و پیران بقامت
عمر خود برخیزند و کوران و گنگان و کران و لنگان و جامانده گان و دست بریدگان صحیح الاعضا باشند
و اول کسی که زنده شود خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم باشند متصل ایشان حضرت مسیح و بعد از آن انبیا

جابجا و بعد از ان صدیقین و شهدا و صالحین و بعد از ان عوام مومنین و بعد از ان فساق و کفار در اندک
مهلت برخیزند و حضرت ابو بکر و عمرؓ درمیان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم و حضرت مسیحؑ باشند پس امت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم با آنجناب و امت هر پیغمبر خود فراهم آیند و از شدت هول بر دلها همه را نظر سوی
آسمان باشد و هیچ یکی التفات بشرمگاه دیگری نکند و اگر بکند مانند بچگان از داعیه شهوت خالی باشد چون
مردم همه جابجا قرار گیرند آفتاب نزدیک کرده شود و گوئی بر یک میل باشد و از طرف آسمان بروق خاطفه و
اصوات هائله متواتر شنوند و بسبب گرمی آفتاب عرق از بدن هر یکی جاری شود انبیا و افاضل مومنین را
کف پا تر شود و عامه را تا پاشنه و شتالنگ و نیم ساق و زانو و کمر و سینه و گلو موافق اعمال باشد و کفار را مثل
لگام تا دهن و گوش در گیرد و ایذائی بسیار دهد و مردم از گرسنگی و تشنگی عاجز شوند و دفع گرسنگی بخوردن خاک کنند
و خاک آن زنان چون سیده شیرین باشد و برای دفع تشنگی بر حوض کوثر روند و انبیاء دیگر را حوضها باشند
لیکن نه بوسعت و لطافت آب کوثر و سوای گرمی آفتاب هولها دیگر مثل آوازهای تند و
صور تهار ترسناک نیز لاحق باشند قریب یک هزار سال مردم درین رنج و هول گذارند و هفت گروه را
که ذکر آنها در عقب خواهد آمد بسایه بخشیدن کرم سازند و بجمیع روایات این جماعت که در سایه باشند
قریب بچهل فرقه میرسند بالجمله آخر لاچار شده بحضرت آدم علیه السلام وسیله جویند و پیش ایشان بروند
و بگویند که یا ابا البشر شما اید که حق تعالی شما را بدست خود آفریده و از فرشتگان خود سجده کنانیده
و در بهشت خود ساکن گردانیده و اسماء همه چیزها بیاموخت امروز برای ما شفاعت کنید که ما را
ازین رنج و هول حق تعالی نجات بخشد ایشان فرمایند که حق تعالی امروز بر سر خشم ست که گاهی
چنین نبود و گاهی چنین نباشد و من تقصیری کرده ام که گندم بعد منع آنجناب خورده ام از
مواخذه آن ترسانم روی شفاعت ندارم لیکن پیش حضرت نوح علیه السلام بروید که اول پیغمبر بود
که فرستاده شد مردم پیش حضرت نوح علیه السلام بیایند و بگویند که یا نوح شما اول پیغمبر اید که بسوی
مردم فرستاده شده و حق تعالی شما را بنده شکرگذار خطاب داده بر ما رحم کنید و از حق تعالی برای ما
شفاعت طلب نمائید ایشان گویند که امروز حق تعالی نهایت بر سر خشم ست که گاهی چنین نبود و
گاهی چنین نباشد و از من تقصیری صادر شده که در غرق پسر خود ادب نداشته سوال کردم و از

مواخذه آن ترسانم و روی شفاعت ندارم لیکن پیش حضرت ابراهیم علیه السلام بروید که حق تعالی او را خلیل خود خوانده است پس مردم پیش حضرت ابراهیم علیه السلام بیایند و گویند که یا حضرت ابراهیم شما آید که حق تعالی شما را خلیل خود خوانده و نار را برد و سلام کرده و شما را امام الانبیا ساخته برای ما شفاعت کنید پیش رب العزت تا ما را ازین هول و بلا برهاند ایشان فرمایند که حق تعالی امروز بر سر غضب ست چنانکه گاهی نبوده و گاهی نخواهد بود و از من در سه کلام ایهام دروغ شده از مواخذه آن ترسانم باین سبب یارای شفاعت ندارم بروید بسوی موسی علیه السلام که حق تعالی او را کلیم خود ساخته و با او سرگوشی نموده باید دانست که این سه دروغ اشارت بسه قصه ست اول آنکه یکبار قوم ایشان در روز عید اطعمه گوناگون پخته روبروی بتها گذاشته و درهای خانه مقفل کرده و بزینت تکلف تمام بصحرا برآمدند و حضرت ابراهیم علیه السلام را گفتند که شما نیز همراه ما بیائید حضرت ابراهیم بستارها نظر کردند و گفتند که مرا بیماریست و این یک ایهام کذب بود دوم آنکه حضرت ایشان بعد خالی شدن شهر درهای مقفل خانه را کشاده و تبر بدست گرفته با بتها گفتند که این نعمتهای لذیذ چرا نمی خورید چون آنها جواب ندادند گفتند چرا با ما سخن نمیگوئید چون هیچ جواب ندادند ایشان سایر بتها را شکسته مگر یک بت کلان را گوش و بینی بریده تبر را بر گردن او گذاشته در را بند کرده و مقفل ساخته بخانه خود آمده نشستند چون کافران باز آمدند و در بت خانه را کشادند این حالت دیدند دلها سوخته و جانها بآتش غضب افروخته در تحقیق افتادند که کرده این کیست بعضی مردم که مذمت بتان سابق از زبان حضرت ابراهیم شنیده بودند گفتند یک جوان ابراهیم نامی را شنیده بودیم که ایشان را به بدی یاد میکرد این کار بجز وی کسی نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را حاضر ساختند و پرسیدند مگر شما این کار کرده اید ایشان گفتند که ببینید تبر بدست کلان ترست همون بنابر خشم و غضب دیگران را شکسته است ازین مجروحان سوال کنید تا خود بیان نمایند این ایهام کذب بار دوم بود و سوم آنکه چون حضرت ابراهیم شهر خود را گذاشته پیش عم خود در حران رفته و در آنجا با دختر عم خود حضرت ساره نکاح کردند و ازین جا نیز بسبب مخالفت دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند

سوره انبیا ع ۵ قال بل فعله کبیرهم هذا فسئلوهم ان کانوا ینطقون ۱۲ سوره انبیا ع ۵ این مضمون تا آخر در صحیح بخاری و مسلم آمده ۱۲

درهتنای راه بمصر رسیدند در شهر مصر بادشاهی جبار بود که هر زن صاحب جمال کرمی دید بزور
میگرفت اگر همراه شوهرش می بود مدعی شناخته می کشت و اگر وارث دیگری می بود او را چیزی
داده راضی میکرد گویا به نکاح من دادی چون حضرت ابراهیم علیه السلام در آنجا رسیدند
و این ماجرا شنیدند متحیر شدند ناگهان مردم آن ظالم آمده پرسیدند که این زن با تو چه
علاقه دارد ایشان فرمودند که این خواهر من ست زیرا که بنت العم بودند و از روی دین بحکم
انّما المؤمنون اخوة باهم اخوة دینی داشتند و بهمین سخن حضرت ساره را تعلیم فرمودند که اگر کسے
از شما پرسد که این مرد کیست بگوئید که برادر من ست این ایهام کذب سوم بود و مختصر قصه
اینست که مردم ظالم چون حضرت ساره را بردند حضرت ابراهیم علیه السلام بدعاء و التجاء
در نماز ایستادند و حق تعالی همه دیوارهای حائل را از نظر حضرت ابراهیم علیه السلام محو ساخت
چنانچه حضرت ساره هیچ لحظ از نظر ایشان غائب نشدند پس مردم حضرت ساره را در مکان او
نشاندند و آن ظالم آمده سه بار نیت فساد با ایشان نمود و هر بار از بند شدن نفس و دست و پای
زدن قریب مرگ شد و از او شان توبه میکرد و دعا رهائی خود میخواست و بدعائی ایشان خلاص
میشد آخر کار مردم خود را طلبیده گفت که این زن ساحره ست زود این را ببرید و حضرت هاجره را
با ایشان بخشید و بسلامت پیش حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند و ایشان آن ملک را ناپسند کرده
بملک شام رفتند و سکونت کردند تمام شد قصه سه کذب آمدیم بر احوال شفاعت که چون مردم بحضرت
موسیٰ آیند گویند که یا موسیٰ شما اید که حق تعالی با شما بیواسطه کلام کرده بشما کتاب توریت خود نوشته
داد برای ما رو بروی حق عزّ و علی شفاعت کنید ایشان گویند که حق تعالی امروز چندان خشمناک است
که گاهی چنان نبوده است و گاهی نخواهد بود و از دست من قتل قبطی بے اذن بوقوع آمده از مواخذه
آن میترسانم طاقت شفاعت ندارم پیش عیسیٰ علیه السلام بن مریم بروید پس مردم پیش حضرت
عیسیٰ علیه السلام آیند و گویند که یا عیسیٰ حق تعالی شما را روح خاص و کلمه خود خوانده است و
روح الامین را رفیق شما ساخته است و آیات بینات شما را عطا کرده امروز برای ما شفاعت
کنید که ازین هول و بلا ما را نجات دهد ایشان گویند که حق تعالی امروز آنچنان پر خشم ست

ع نیست که بر نساء
ع ابراهیم برادران دینی
قال الله تعالی ودخل المدینة علی حین غفلة من اهلها فوجد فیها رجلین یقتتلان الآیة فوکزه موسیٰ فقضی علیه الآیة سورة قصص

اند خوانده مرا خدا پسر گاهی خدا عین گاهی من امت و بود نخواهد گاهی و است نبوده گاهی ر
محمد حضرت پیش نم ترسا آن تحقیقات مواخذه از من اند کرده نسبت من به را قول این و
حضرت یا که گویند و بیایند وسلم علیه الله صلی حضرت پیش مردم پس بروید وسلم علیه الله صلی
بشارت آخرت و اول بلا بمغفرت دنیا در را شما تعالی حق و خدائید محبوب شما وسلم علیه الله صلی محمد
مواخذه و پرسش هیچ شما با باشد عتاب و خشم پر گونه ازان دیگر خلایق بر تعالی حق اگر داده
جناب در ما برای شما البته رویم که پیش دهید جواب شما اگر هستید علیهم النبیین خاتم شما و نیست
فرمایند وسلم علیه الله صلی آنحضرت بخشد نجات هول و بلا ازین را ما که کنید شفاعت الهی
متوجه الهی بجناب پس گری شفاعت برای امروز است من حق و اینکار برای امروز منم آری
و بفرستد براق با را علیه جبریل حضرت مردم همه روبروی روز آن در تعالی حق شوند
بغایت مکان آسمان در را مردم و برند آسمان بطرف شده سوار همه روبروی آنجناب
پس است محمود مقام مقام این نام و آیند درآنمقام آنجناب و شود معاینه نورانی وسیع
و بگشایند آنجناب توصیف و ثنا به زبان بینند را ایشان آمدن در مردم همه چون
تا مدتی روند سجده در بدیدنش و بسجده شود نمودار مجید عرش بر ذات تجلی آنمقام در را آنجناب
هفت شبانه روز در سجده باشند پس حق تعالی بفرماید یا محمد سر خود را بردار هرچه گوئی بشنوم و هرچه
خواهی بدهم و اگر شفاعت کنی قبول نمایم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم سر مبارک بردارند و جناب
الهی را چندان ثنا و صفت نمایند که هیچ کس از اولین و آخرین نگفته است باز فرمودند مرا هم اینوقت
حاضر نمی شود و درانمقام بعد صفت و ثنا نیز بگویند الهی در دنیا این جبریل علیه مرا از جناب تو عهد
رسانیده که امروز مرا بهرچه راضی شوم خورسند و شادمان نمائی من امروز وفای آن عهد میخواهم
حق تعالی بفرماید راست گفته است جبرئیل هرگز دروغ نمیگوید امروز البته شما را راضی میکنم و شفاعت
شما را قبول مینمایم پس بروید و من هم بر زمین تجلی میکنم و حساب بندگان گرفته هر یکی جزای عمل او
میدهم پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر زمین بیایند و هم کنان سوال کنند که پروردگار در حق
ما با شما چه فرمود ایشان فرمایند که حق تعالی بر زمین تجلی مینماید و حساب هر یکی گرفته بجزای عمل

او میرساند درین اثنا، نور عظیم از جانب آسمان بر زمین به آواز هولناک فرود آید چون نزدیک
رسد تسبیح فرشتگان شنیده و فهمیده بپرسند آیا پروردگار ما درین نور است ایشان گویند که
پاکی و تنزیه حق تعالی راست ما فرشتگان آسمان دنیا هستیم ایشان فرود آمده بدور ترین
کناره های زمین ایستاده شوند بعد ازان نوری بزرگ تر از سابق و آوازی پر هول تر از آسمان
نازل شود چون نزدیک رسند از ایشان مردم استفسار نمایند آیا تجلی پروردگار ما درین نور است
گویند پاکی و تنزیه حق تعالی راست ما فرشتگان آسمان دوم هستیم پس نزدیک تر از فرشتگان
سابق جای گیرند همچنین فرشتگان هر آسمان فرود آیند و یکی از دیگری بیشتر با عظمت تر
باشند و نزدیک تر از سابق جای گیرند بعد ازان ملائکه گرد عرش فرود آمده نزدیک تر از همه
ایستاده شوند پس حضرت اسرافیل را حکم شود که صور نفخ کنند پس با آواز صور جمله انسان بیهوش
شوند مگر حضرت موسی علیه السلام که ایشان را بسبب بیهوشی از تجلی طور استعداد دیدن تجلی بهم رسیده
است پس حق تعالی بر عرشی از عرشهای خود تجلی فرماید و هر چهار کنج آن عرش از هشت فرشته
بر زمین آرند و پایه پیشین او را بجای صخره بیت المقدس نهند و زیر این تخت هفت گروه
را جای دهند چنانچه در حدیث شریف وارد شده است پادشاه عادل و آنکه بجوانی در عبادت
برخاسته و آنکه دل همیشه بمسجد تعلق دارد محض برای ذکر و نماز و آنکه در تنهائی بشوق و خوف خدا
گریه میکند و آن دو کس که برای خدا محبت میدارند و حاضر و غائب یکسانند و آنکه صدقه میدهد باخفا
که هیچ کس غیر او و حق تعالی نداند و آنکه زنی صاحب جمال و مال خود او را بخواهد و او از ترس حق تعالی
باز ماند و در روایات دیگر بعضی مردم سوای اینها نیز آمده اند و ظاهر انیست که سایه ایشان در تیزی
آفتاب خواهد بود چنانکه گذشت و هر چهار پایه عرش را دو دو فرشته بردارند و کیفیت نزول هیچکس
را معلوم نباشد چون اسباب سلطنت الهی جابجا قرار گیرد و سراپرده های عزت گرد او بکشند
حضرت اسرافیل را حکم شود که بار دیگر در صور دم زنند تا مردم با فاقه آیند و درین افاقه بتا ثیر
آواز صور پرده حائل در میان عالم غیب و عالم شهادت شق شود تا مردم را اشخاص ملائکه و جن و
حور و اعمال و افعال و بهشت و دوزخ و عرش و تجلی معاینه گردد و اول کسیکه افاقه یابد جناب حضرت

خاتم الرسل باشند و بعد ازان بهر ترتیب که خدا خواسته است و این زمان روشنی شمس و قمر
بیکار گردد و زمین و آسمان و ظاهر و باطن بنور حق تعالی روشن شود و این هنگام اول حرف که حق تعالی
با بندگان فرماید این است که حکم شود ملایک را تا بندگان را خاموش کنند چون همه خاموش شوند ارشاد
شود که ای بندگان از عهد آدم تا آخر دم دنیا شما شب و روز حرفهای نیک و بد میگفتند و من
می شنیدم و ملائک من می نوشتند اکنون شما همه یک حرف من بشنوید که امروز بر شما
هیچ ظلم نیست اعمال شماست که شمارا نموده میشود و جزای آنها بشما میرسد پس کسی که خوبی بیابد
باید که ستایش بدرگاه الهی بجا آرد و کسی که چیزی دیگر بیند پس ملامت نکند مگر خود را و درینحال حکم شود
که بهشت و دوزخ را حاضر سازند تا بندگان حقیقت هر دو را معاینه سازند و بشناسند پس بهشت را
بکمال آرایش و زینت و نعمت بر همین تجلی الهی کشیده بیارند و دوزخ را حاضر سازند هر بار از هول
و هیبت و عنان ساخته و طعمه پر آتش نهاده تا شعلهای دراز برخیزد و شرارهای پی در پی برابر
محلهای کلان مانند قطار شتران پی در پی جستن گیرد و آواز تند و تسبیح حق جل و علا و خواستن
غذای خود از جن و انس و تبان (?) بنوعی از هیبت و قهر ادا سازد که همه مردم بلرزه در آمده بزانوها
بیفتند و اگر یکی عمل نیک هفتاد پیغمبر داشته باشد بداند که برای این روز هیچ نکرده بودم و دوزخ را
سری و گردنی باشد و دهان و چشمان که از هر سو آتش بیارد که بمسافت هفتاد سال و زیاده
ازان گرمی و بدبوی او منتشر شود و درینحال حکم شود که یک کسی را از دوزخیان که هیچ یکی را در جهان
آسایش و راحت زندگی برابر او نبوده است و هیچ غم ندیده است حاضر سازند و همچنین یکی را
از بهشتیان که مثل او مبتلای نقصان بدن و فقر و مرض و ذلت و غم کسی دیگری نباشد حاضر سازند
چون هر دو حاضر شوند بملائک حکم شود که این بهشتی را بر لب دروازه بهشت ساعتی قایم کرده باز بیارند
و این دوزخی را ساعتی بر دروازه دوزخ داشته باز آرند و چون هر دو در محشر باز آیند ازان بهشتی
پرسند که در عمر خود گاهی سختی دیده گوید نه هر گز پی در پی بر موی من چندان لبریز لذت و راحت
که هیچ سختی در خیال من نمانده و ازان دوزخی پرسند که گاهی در عمر خود آرامی کرده بودی و لذتی دیده
بودی گوید که بر اجزای من هزاران گونه رنجها و المها و بی آرامیها سرایت شده که تصویر راحت

در خیال و وهم من نمیگذرد و بخاطر من نمی آید آخر ازان حقایق همه اعمال بحضور رب حاضر شوند نماز گوید
الهی منم نماز حاضرم روزه گوید الهی منم روزه حاضرم زکوة گوید الهی منم زکوة حاضرم حج گوید منم حج حاضرم
جهاد گوید منم جهاد و عتاق گوید منم عتاق و تلاوت گوید منم تلاوت و ذکر و غیر آن حاضر شوند هر یکی را
حکم شود که شما همه نیکی ها هستید بجای خود باشید که بکار خواهید آمد بعد ازان اسلام بیاید و بگوید الهی
تو سلامی هستی و من اسلام حکم شود که حاضر باش و نزدیک شو که امروز از تو مواخذه میکنم و بر تو درگذر میکنم
و مراد از اسلام مضمون کلمه خواهد بود و الله اعلم بعد ازان حکم شود ملایکه را که صحائف اعمال هر یک را
بپرانند و باید که صحیفه اعمال هر یکی بدست او برسد و از او خطا نکنند پس اعمال نامه هر یکی بدست او در
آید لیکن مومنین را از رو برو بدست راست و کفار را از پس پشت بدست چپ چون هر یکی در رو
نظر کند بمقتضای آیه کریمه اِنَّ اللّٰهَ سَرِیْعُ الْحِسَابِ ۝ در یک نظر همه نیک و بد معاینه شود
لیکن حکمت الهی برای اظهار مرتبه و حال هر یکی را اختیار او باز گذارد پس اول از کافران سوال
توحید و شرک باشد انکار صرف نمایند که ما گاهی شرک نکرده ایم برای الزام ایشان آن قطعه
زمین را که بر وی کفر میکردند و آن قطعه آسمان را که زیر او میکردند و آن روز و شب و ماه را که در وی میکردند
و حضرت آدم را که هر روز احوال اولاد ایشان برو اظهار میشد و ملایک را که هر روز قول و فعل
ایشان می نوشتند شاهد آرند چون از کمال انکار شهادت هیچ یکی قبول ندارند بر زبان مهر کرده شود و
هر عضو ایشان را باعمال او گویا سازند چون همه اعضا شهادت دهند اول بر اعضا خود تف و لعن
کنند که باینهمه برای شما کردیم اعضا گویند که ما به تسخیر الهی در اختیار شما بودیم و اکنون بحکم او گویا شدیم
شما ستمگار بودید که بمخالفت مالک حقیقی ما را با خود در بلا کردید و شکر تسخیر ما بجا نیاوردید و غرض از
دادن ما نفهمیدید ما جز کلمه حق نتوانیم گفت پس ملزم شوند و بشرک و کفر و افعال بد اقرار نمایند
لیکن ثانیاً عذرهای گوناگون را درمیان راه دهند اول آنکه ما بیخبر بودیم و احکام شما را ندانستیم
از جناب الهی حکم شود که من پیغمبران را با معجزه های ظاهر فرستادم و ایشان پیغام های مرا با مانت تمام
بشما رسانیدند از کجا غافل بودید و چرا اقرار نه نمودید گویند که پیش ما هیچ پیغمبر نیامده است و هیچ
پیغام بما نرسانیده پس اول حضرت نوح علیه السلام را در مقابل قوم ایشان حاضر سازند حضرت نوح

بگویند ای منکران ای دروغ گویان یا دندارید که من شما را اینقدر مدت دراز که نهصد و پنجاه سال
باشد بگوناگون طریقهای ترسانیدم و پیغام های حق تعالی رسانیدم چه قدر محنت و کوشش
کرده ام و در خلوتها و جلوتها چه قدر اثبات وحدانیت حق تعالی و رسالت خود نموده ام و
بدلیلهای واضح و معجزه های ظاهر اثبات آن کرده ام بمید انید که در فلان مجلس بشما چنین
گفتم و شما چنان جواب دادید و همچنین قصه های تبلیغ و انکار یاد دهانند این کافران انکار
صاف کنند و گویند که ما شما را ندیده ایم و هیچگاه پیغام الهی از شما نشنیده ایم حق تعالی
حضرت نوح را فرماید یا نوح بر تبلیغ خود شاهدان حاضر کنید ایشان عرض کنند که یارب العزت
شاهدان من امت حضرت محمد صلی الله علیه وسلم ست پس عالمان این امت و صدیقان
و شهیدان را حاضر کنند و گویند که شما خبر دارید که نوح بامت خود پیغام الهی درباب توحید و اثبات
نبوت رسانیده است گویند که ما شاهدیم و چنین ست بدلیل این آیه وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ
فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ ٥
کافران است حضرت نوح گویند که شما در وقتی که ما بودیم نبودید ما احوال ماندیده اید و گفتار
ما نشنیده اید شهادت شما در حق ما چگونه مسموع شود حضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند که امت
من راست میگوید که ایشانرا در دنیا این حقیقت بتحقیق از خبر الهی که قوی تر از معاینه است
به ثبوت رسیده است آنگاه این کافران ملزم شوند و بهمین طریق است حضرت هود و حضرت
صالح و حضرت ابراهیم و حضرت لوط و حضرت شعیب و حضرت موسی و حضرت عیسی و دیگر
امت ها درجه بدرجه مقابله کنند و ملزم شوند بعد ازان راه معذرت بپویند و گویند که فی الواقع
نفهمیدیم و خطا کردیم لیکن موجب این اغواء دیگران بودند و عذاب ما بر ذمه ایشان بنه و ما را
بسوی دنیا بفرست تا عمل نیک بجا آریم و باحکام تو بگرویم از جناب الهی جواب آید که عذر شما
نامسموع ست آنچه حق تفهیم بود ادا کردیم و مدت دراز فرصت دادیم حالا باز گشتن محال ست پس
اعمال کفار را که نیک بودند در ینجا حبط کنند و سیات را برقرار دارند چرا که هر عملی نیک که برای اصنام
کرده بودند در جناب الهی مقبول نشد و هر عملی که برای حق تعالی کرده بودند بسبب جهل و معرفت او تعالی

ومخالفت امر او و الیفارحق سبحانه تعالی جزاء او را در دنیا مستحق بدل نمایند پس فرمان الهی
بحضرت آدم رسد که لشکر دوزخ از اولاد خود جدا کن ایشان عرض نمایند که بچه حساب فرمان شود
که از هزار تن یکی برای بهشت و نهصد و نود و نه برای دوزخ این زمان در مردم هول افتد که بیش
از بیان است پس حکم شود هر کسی که عمل کرده است از معبود خود جزای آن طلب نماید پس هرگاه در پی
معبود خود شوند و صورت پرستان را روحانیت شیاطین که بآن صور متعلق بودند و کرشمه ها اظهار
میکردند و در خواب و بیداری راه اغوای پیموده‌اند رو برو حاضر شوند و بت پرستان بشهادت قلب
و مناسبت باطن در پی ایشان شوند و جمعی که حضرت مسیح و ملائکه و دیگر انبیاء و اولیاء را پرستش میکردند
چون این جمیع صالحین از ایشان بیزار بودند و فی الحقیقت دلربا ایشان شیاطین بودند رو بروی
ایشان همان شیاطین حاضر شوند و خادمان قضا به پرسند که آیا همین اند معبودان شما ایشان
بشهادت دل و مناسبت معنوی بگویند که فی الواقع همین اند معبودان ما ملائکه گویند پس برید همراه
ایشان تا برسانند شما را بسزای جزای کردارهای شما این کافران بسبب شدت تشنگی از ایشان
آب خواهند و رو بروی نظر ایشان سراب یعنی مانند آب نمودار شود چون بآنجا رسند آن سراب محض
آتش باشد که زبانه های دراز ایشان را در خود بکشد رو بروی جمعی این کافران گردنی از دوزخ
برآید مانند جانور که دانه را التقاط نماید بمنقار خود ایشان را برداشته فرو برد و بعضی بکناره
آن آتش رسیده واویلا آغاز کنند و ایستادگی نمایند ملائکه قهر یکی را ابروی کشیده و دیگری
موی سر و پا گرفته بر دوزخ برسانند و همچنین جمیع کفار چون همه ها در این آتش که سرداران دوزخ
جمع شوند شیطان بر توده آتش برآمده همه ها را بخود خواند همه ها گمان آنکه سردار ماست بمکر و حیله بجا
ما درست کرده باشد رو بدو آرند و او بگوید بدانید که پروردگار شما خدا بود که همه احکام او حق بودند
و من دشمن شما و پدر شما بودم و هیچکس را بزور و اکراه بخود نکشیده ام مگر شما را آوازی داده ام و
ترغیب نموده ام و شما از کم عقلی و خام طمعی آن وسوسه را راست پنداشتند و در پی آن افتادید
پس اکنون ملامت بخود کنید نه بمن هیچ توقع نجات و سعی در خلاص از من چشم مدارید چون این
حرف رسوائی و ناامیدی از وی بشنوند بخصومت و لعن و طعن باهم درآویزند و هر یکی از تابعان

ومتبوعان خواهند که دبال خود بر دیگر بنهند از خود تخفیف یابند لیکن این خیال محال را گاهی بر
و روی از روی باطل نه بینند و ملائکه قهر هر یکی را کشان کشان بجائیکه مقتضای اعتقاد و نیت و عمل
اوست برسانند و گرمی آن آتش هفتاد درجه زیاده از گرمی آتش این جهان است و رنگش اول سفید
بود و بعد هزار سال سرخ گشت و اکنون سیاه است تا هزار سال و دوزخ را هفت طبقه است هر طبقه را
دروازه ایست کلان و عالیشان اول برای عصات مومنین و کافران مخلدین که با یک نوع کفر نوعی را
از اعمال صالح جمع کرده اند مثلاً با شرک یکی را از انبیا نصرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط برای کفار
است مثلاً یکی برای مشرکان و یکی برای مجوسیان و یکی برای دهریه و ملحدان و یکی برای کفار یهود و یکی
برای کفار نصاری و طبقه ایست برای منافقان نام آن طبقه جحیم است و دوم جهنم سیوم سعیر چهارم سقر
پنجم لظی ششم هاویه هفتم حطمه و در هر یکی ازین طبقات وسعی عظیم و عذابهای گوناگون و مکانهای نشان
میدهند مثلاً مکانیست که نام او غی است که از سختی و طغیان او باقی دوزخ هر روز چهار صد مرتبه
از حق تعالی پناه میجوید و مکانیست دیگر که نام او زمهریر است در آنجا سردی بیحد است و مکانیست که او را
جب الحزن بگویند یعنی چاه اندوه و چاهی است که او را طینة الخبال گویند و کوهی است که او را صعود
میگویند هفتاد سال راه بردن و راندن کافران را بالای رسانند و از آنجا بطرف پائین غلطانند
تا در قعر دوزخ افتند و تالابی است او را حمیم میگویند آتش چنان گرم است که چون بلب میرسد لب بالا
سوخته ورم کرده بینی و چشم را پوشد و لب زیرین ورم کرده تا بسینه و ناف برسد و زبان سوخته
دهان را تنگ کند و چون در حلق برود معده و رودها را چاک چاک سازد و دیگر تالابی است
که او را غساق میگویند چرکین و ریم و خون کفار گداخته دران جمع میشود و چشمه ایست که او را غسلین
میگویند و بعضی کثافتها و آلودگیهای کافران در آنجا جمع میشود و همچنین مکانها بسیار و بعضی اهل
دوزخ را برای بسیار کردن عذاب تن های دراز و پهنا و بد بدهند و هر چیزی را و هر بن موی از ظاهر
و باطن بچیزی از انواع عذاب از سوختن و کوفتن و مار و کژدم و خلانیدن خارها و چاک کردن چرم ها
و نشانیدن مگسها بر گوشت نو بر آمده و مانند آن از انواع عذاب ظاهر و ازین شدت حرقت بجزو
رسیدن آتش هرگاه بدن سوخته گردد فی الفور بدن تازه برویند تا بدان عذاب را بچشند و در ساعتی

ن ۱۲ سورهٔ الحاقه

بمقصد بدن مبدل شوند که اجزای اصلی ایشان از فنا نیست و گوشت و پوست دمبدم خواهد رست
و دردها و غمها و حسرتها و ناامیدیها و جدال میان خودها و خوشوقتی اعدای و گوناگون تکلیفات
احشا و باطن بقدر آن بدنها بردارند چنانچه بعضے کافران را غلظت پوست چهل و دو درعه و دندانها
مثل کوهها و جای نشستن میان سه منزل راه و دیگر اعضا نیز مناسب آن بدهند و بعد مدت دراز
براین کافران سوای این همه عذابهای عذاب گرسنگی شدید چندان مسلط کند که برابر همه عذابها گردد
و بقلق تمام طلب غذا کنند حکم شود که از درخت زقوم که تیز و تلخ و خاردار و بسے سخت ست و در قعر
جحیم بروید نه مثل این زقوم که از آب و گل رسته است بخوردن ایشان بدهند چون ازان درخت بخورند
گلو بگیرد و انگه یاد کنند که در دنیا چون لقمه در حلق میشد بآب میگذرانیدیم پس آب طلب نمایند پس حکم شود
که از حمیم بخورانند و بمجرد رسیدن آن بلب لبها سوخته و ورم نموده تا ناصیه و سینه برسند و زبان
منقبض شود و حلق چاک چاک گردد و امعا ریزه ریزه گشته از دُبر برآیند چون ازین حالت بیقرار
شوند بسوی مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ رئیس مطلق ست عاجزی نمایند که ما را مرده
ساز تا ازین ایذا برهیم بعد هزار سال بعد ناله و زاری بسیار جواب گوید که شما برای همیشگی پیدا شده آید
از موت چه حرف بعد ازان هزار سال حق تعالی را دعا کنند و فریاد نمایند خداوندا جان ما را بستان
و ما را برحمت خود ازین عذاب برهان بعد هزار سال حق تعالی فرماید که خاموش شوید با من سخن
نگوئید که شما را برآمدن نیست آنگاه بگویند بیائید تا صبر کنیم که انجام صبر آرام و کشایش ست حق تعالی را
بزاری و عجز هزار سال یاد کنند بعد هزار سال ناامید محض شوند و بگویند برابر ست بر ما بیقراری کنیم یا
صبوری نمائیم هیچگونه امید خلاص نیست نیست حال کفار و آمد و رفت ایشان در دوزخ از جای
بجای و از محشر بجهنم و از کون بر روی باشند پای ها طرف بالا باشند و سر ایستاده شوند و همین
حال از موذیات پرهیز کنند و روهای جمعی از ایشان مسخ شوند بعضے بصورت سگها و بعضی بصورت
خرها و گرگها و بعضے بصورت موشی ها و بعضے بصورت بوزنه ها و بعضے بصورت مارها و بعضے بصورت تهائی دیگر
و بعضے که کمال تکبر و گردن کشی داشتند در محشر بر قامت مورچه آرند تا در کمال ذلت پامال باشند اینست
حال کفار اما مسلمانان که در محشر باشند بر مراتب گوناگون هستند یک جمع که محض نظر بر جلال خدا بایکدیگر

دستگیر شوند و خیرات از آتش حایل گردد و قربانی سواری شود و از کمال هول آن مقام از سی
صدا بر نخیزد دیگر پیغمبران در حق امتان گویند رب سلّم سلّم چون مومنان برین صراط سوار شوند
منافقان در ظلمت گرفتار مانند فریاد کنند یاران اندک انتظار ما کشید تا در نور شما ما هم روان
شویم ایشان را گویند که قدری پس پشت خود باز گردید و از جاییکه ما نور آوردیم شما هم بیارید چون پس پشت
روند در آنجا ظلمت بیکران بینند و در آن ظلمت هول عظیم دریابند باضطراب تمام برگردند به بینند که
بر کناره پل دیواریست و در و دروازه ایست فراز کرده بجزع و فزع فریاد نمایند که آیا ما همراه شما نبودیم
که ما را همراه خود نمیگیرید مسلمانان گویند آری بودید بظاهر لیکن بدل نفاق و شبهه داشتید و در حق
ما بدیها اندیشه میکردید و عزت کفار را انتظار مینمودید پس امروز با همان یاران ملحق شوید که ناگاه
درین اثنا شعلهای آتش ایشان را فرا گیرد و بجهنم کشد و در طبقه پایین تر فرود اندازد و مسلمانان
بهمان کشاکش در گذشتن باشند جمعی که مانند برق و باد تند و قوی و تیز گذشته باشند گویند که
شنیده بودیم که در راه بهشت دوزخ می آید ما خود هیچ ندیدیم و دیگران که بسلامت بگذرند با اینها
ملحق شده در صحرای آنطرف پس صراط پل توقف نمایند و از شکایتها که در دنیا باهم داشتند سوای
معاصی بحل شوند و تراضی نمایند پس جناب نبوت صلی الله علیه وسلم بدست خود قفل جنت کشوده
مردم را در بهشت رسانیده خود متوجه شوند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر امت تفقد بسیار فرمایند و
درانحالت امت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چهارم حصه مجموع بهشتیان باشند پس چون خبر داده شود
ایشانرا که چندین هزاران هزار در دوزخ افتاده اند آنجناب مقتضای آنکه رحمة للعالمین اند
محزون شوند و در جناب الهی التجا نمایند که الهی امت مرا از دوزخ خلاص فرما و این شفاعت
هم بدستور شفاعت سابق کبری بعد سجده هفت روزه ثنا عجیبا و غریب بجا آورده باشند پس
از جناب الهی حکم شود هر که در دل او برابر یک جو ایمان باشد بر آید و بمتابعت آنجناب انبیای
دیگر هم شفاعت امتهای خود بکنند پس آنجناب بحکم الهی فرشتگان همراه گرفته در امت خود بر کناره
دوزخ تشریف آورده فرمایند که ای یاران دوستان و عزیزان خود را یاد کنید و از حال آنها
نشان دهید تا این ملائکه از آتش بر آرند شهیدان را شفاعت هفتاد کس و حافظان را شفاعت

ذه کس علما را و لیا را موافق مراتب ایشان صدها و هزارها شفاعت دهند موافق اظهار ایشان
ملائکه در آتش غواصی نموده بر آرند و درین شفاعت پیش از همه نجات عاصیان اہل بیت باشد و
همچنین در شفاعتهای دیگر چون این شفاعت بانجام رسد و مردمان که اینقدر ایمان دارند بر آیند
امت آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم در مجموع انتہا که نیز نجات یافته اند ثلث حصه گردند بیش ازین شفاعت
ربع بودند بعد ازین پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم باز تفقدی بامت خود نمایند که حالا چه قدر در دوزخ
مانده اند مردم عرض کنند که هنوز هزارها در آتش اند پس بار دیگر در جناب الٰهی بدستور سابق شفاعت
نمایند حکم شود که هر که را هم سنگ دانه خردل[له] ایمان در دل باشد او را نیز از دوزخ بر آرید پس آنجناب
بدستور سابق اصحاب علما و اولیا را فرمایند که هر یکی از شناختگان و متوسلان خود را یاد آرید و از
آتش برون کنانید موافق فرموده بعمل آرند هزاران هزار کس از آتش بر آیند و این زمان امت
آنجناب نصف اہل بهشت گردند بعد ازین شفاعت باز تفقدی بحال امت نمایند و بعد از دریافتن
احوال عاصیان در جناب الٰهی بار دیگر بدستور سابق شفاعت کنند و اذن یابند تا هر کرا بقدر
ادنای[عه] ذره ایمان باشد بر آرند پس بهمان دستور سابق متوسلان آنجناب بحکم ایشان خلق عظیم را
از دوزخ بر آرند و در شفاعت سیوم امت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو برابر همه امتهای دیگر
گردد و بعد ازین باقی نماند از اہل توحید مگر جمع قلیل که توسل بانبیا نداشتند بنا بر آن که از احوال
ایشان خبر نیافتند نه آنکه بانکار ایشان شتافتند پس پیغمبر ما در حق ایشان نیز شفاعت کنند
حق تعالی فرماید که این مفوض بشما نیست بلکه اینها[عه] را من خود نجات میدهم و درین اثنا در دوزخ
چنان واقع شود که مشرکین اہل توحید را که باقیمانده اند در طعن و ملامت کنند و گویند که شما با ما در دنیا
بر توحید بحث و جدال می نمودید و حقیقت خود ثابت میکردید رایگان محض شد آن توحید شما هیچ
بکار نیامد ما و شما یکسان شدیم و یکجا ماندیم پس غیرت الٰهی بجوش آید که آیا توحید مرا برابر شرک نمود
ساخته قسم بعزت من که موحد را برابر مشرک نکنم پس بدست قدرت جمله موحدان را در آخر آن روز که
پنجاه هزار ساله است از نار خلاص دهد و این جمع را که از نار بر آمده اند بدنهای ایشان مانند
انگشت[عه] سیاه شده باشد در نهر آب حیات که روبروی دروازه بهشت است اندازند و ایشان

[له] چنانچه در حدیث صحیح بخاری آمده ۱۲
[عه] چنانچه در حدیث صحیح بخاری و مسلم آمده ۱۲
[عه] این مضمون در صحیح بخاری و مسلم است ۱۲
[عه] چنانچه در حدیث صحیح بخاری و مسلم است ۱۲

که در عمر خود چند نماز بر ذمه خود میداشت و چند نماز ادا کرده است و بچه نوع آداب ظاهر و باطن بجا آورده
و نوافل چه قدر گذارده اگر فرض تلف کرده باشند هفتاد نفل هم سنگ یک فرض گردانند و نماز بصورت
انسان شده حاضر شود و آنکه ناتمام است بی دست و پا باشد و آنکه باذکار و اوراد است مزین بلباس
و زیور باشد و آنکه ناقص است نقصان در صورت آن هویدا بود و همین دستور حساب روزه باشد
و در صحرائے دیگر حساب زکوة و سائر عبادات مالی همین وضع زیرا که همین ضابطه در جمیع اعمال جاری است
و در صحرائی دیگر عبادات مرکبه چون حج و جهاد با کافران و در صحرائی دیگر از اخلاق و احوال قلب
از زهد و حرص علوم و دیانات و در صحرائی دیگر جنایات قتل و جراحات و در صحرائے دیگر از جنایات
اموال و اکل و شرب و عقود فاسده و در صحرائی دیگر از حقوق خلق و در هر صحرا ازینها بعد تنقیح شدن حساب
از تضعیفات اعمال و تقصیرات آنها و از کفارات اعمال بد و حبط کردن آنها و از اعمالیکه از طرف دیگران
بدعاها و احسانها و مکافات از ظالمان کرده او ثابت شده است کاغذش را درست نموده بر پل صراط
روانه سازند موافق حساب خود در راه پیش آیند و حقوق مظلومان را اندازه فرمایند و برابر آن
حسنات ظالمان بمظلومان دهند و اگر در پیش ظالمان حسنات نماند گناهان مظلومان بهمان اندازه
گرفته بر سر ظالمان نهند و مظلومان را سبکبار سازند و درین مکافات ایمان را و اعمال قلب را دخل
نسازند اعمال بدن را تبدیل و نقل کنند و این تبدیل و نقل اول در نوافل شود چون کفایت نکند
در فرائض نیز جاری سازند و بعضے مردم صاحب همت باشند که نظر بر اعمال خود نداشته و همت بر فضل
حق تعالی گماشته بعضی حسنات را به محتاجان بے مکافات بخشند و چندین برابر آن از فضل
حق بیابند چنانچه روایت است که دو کس برابر در مقام وزن حاضر شوند یکی باشد که میزان حسنات
و سیئات او برابر شده اگر یک نیکی در پله حسنات بیفزاید آن پله گران تر شود و مستحق بهشت گردد
و دیگری باشد که در مقابله سیئات همگی یک حسنه دارد اول را حکم شود که از دوستان و حقداران
خود یک نیکی بیار تا مستحق بهشت گردی از هر کسی که توقع میداشت التجا نماید هیچ جا نرسد و کسی با او
مواسات نکند چون شخص دوم این حالت دریافت نماید بگوید که در مقابله سیئات من یکی حسنه است
ترا بااینهمه خوبیها کسے یک حسنه نداد مرا که خواهد داد و مرا از یک نیکی چه خواهد کشود این نیکی هم ترا بخشیدم

برو در بهشت در من دانم وحق خدای تعالی بفضل عمیم خود فرماید که هر دو را به بهشت برند و در درجه برابر
سازند و وزن اعمال در ترازو بطومارها نوشته باشند و آن چیزها که بآن تقرب درجات الهی
جسته اند مثل آب وضو و خون و گوشت قربانی و بول و سرگین اسپ های جهاد و بچه های خورد که
بر موت ایشان صبر کرده باشند در میزان داخل سازند و کلمات ثنا و تعظیم حق تعالی بقدر وسعت معرفت
گوینده پهنا و کشاده سازند و گرانی اعمال بقدر قوت یقین و کمال اخلاص و جای گرفتن در ته دل باشد
چنانکه روایت است که یکی باشد که او را نود و نه طومار بدی باشد هر طوماری مد نظر از مغرب تا مشرق
چون بیند امید از نجات قطع نماید گویند ترا نیکی هست ای فرشتگان نیکی او حاضر سازید یک برات
یعنی چتهی خورد حاضر سازند چون بیند گوید ای خداوندا این برات در برابر این طومارها چه قدر دارد
چرا بوزن این مرا رسوا میفرمائید چون لائق دوزخم مالک آید هر جا که خواهید ببرید گوید رب العزت
فرماید که پیش ما ظلم نیست وزن کنید آن برات سنگین شده بر زمین نشیند و آن طومارها بر هوا روند و
بدین آن سزاوار بهشت گردد و در گمان کاتب الحروف آنست که این برات شهادت خاتمه باشد که
گناهان تمام عمر را محو می سازد والله اعلم اما اختلاف ست علما را در آنکه میزان و صراط یک یک اند که
تمام خلق کار خود از آن میگیرند یا یک نوع میزان هست که جزئیات بسیار دارد و همچنین یک نوع صراط
ست که افراد بسیار دارد و آیه کریمه وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ۝ دلالت
(ومینهیم ترازوهای عدل بروز قیامت)
می کند که ترازوها بسیار ست و باین قیاس دریافت می شود که صراطها هم بسیار باشند خواه برای
هر شخصی خواه برای هر امتی خواه برای هر فرقه والله اعلم بالجمله چون از زمین محشر بر سر پل رسند ندا
شود که ای اهل محشر چشمها بپوشید که فاطمه بنت محمد صلی الله علیه وسلم بر سر پل میگذرند یک جماعت
مانند برق درخشان بگذرند و بعد از آن مانند باد تند بعد از آن مانند اسپ و شتر دوان بعد از آن
بطور خویش روان و بعد از آن بمحنت کشان کشان و از میان آتش زنبورهای در او سر کشد گاهی
نجات یابد از ایشان و گاهی به بعضی اجزای بدن برسد و بعضی سلامت مانند معاذ الله منها و
بعضی را کشیده در آتش اندازد و همچنین از هر دو جانب این پل قرابت و امانت همراه شود و
آنانرا که حق تلفی ایشان کرده بودند در آتش افگند و مردم را دادار وده اعمال صالح نماز و روزه

محبت ها و ملاقات ها و جدای ها داشتند بر منبرهای نور طرف یمین تجلی حق باشند و جمعی را که بکمال
توکل آراسته بودند و نظر در سایر مهمات دین و دنیا بغیر از حق نداشتند روی های ایشان را مانند
ماه شب چهاردهم ساخته برای جنت از سایر مجمع بحساب و کتاب جدا سازند و جمعی را که با ترک دنیا و
فقر کشی و حقوق جهاد و قیام داشتند نیز بی حساب و کتاب برای جنت جدا سازند و جمعی دیگر را که قیام
لیل بکمال حضور و ادب می نمودند باسم سادات الناس مخاطب مفتخر ساخته نیز بے حساب و کتاب جدا
سازند بعد از آن جمعی را که در هیچ لحظه خلا و ملا از شغل و طاعت و عبادت عاطل و غافل نبودند در عسرت
و یسرت حمد و شکر آلهی نمی گذاشتند مباهی و معزز باسم اشرف الناس نموده امتیاز بخشند و سایر
مومنین را از صالحین و دیگر منافقان را که بدعوی شریک ایشان بودند فرقه های مختلف سازند اهل نماز
یکجا و اهل صیام یکجا و اهل صدقات یکجا و اهل حج و عمره یکجا و اهل جهاد یکجا و اهل خدمت و تواضع
یکجا و اهل احسان و حسن خلق یکجا و اهل ذکر و اهل اوراد یکجا و اهل خوف و ترحم یکجا و اهل عدالت و انصاف
یکجا و اهل شهادت یکجا و اهل صدق و وفاء عهد یکجا و علماء راسخین یکجا و زهاد و خاکساران یکجا و عوام
کالانعام یکجا و حاکمان ظالم یکجا و خونیان یکجا و زانیان یکجا و دروغ گویان یکجا و دزدان یکجا و
غارتگران یکجا و رنجانیدگان پدر و مادر یکجا و سود خواران یکجا و رشوت خواران یکجا و تلف کنندگان
حقوق یکجا و شراب خواران یکجا و مال خواران یتیمان بیکسان یکجا و مانعان زکوة یکجا و تارکان صلوة
یکجا و خائنان امانت یکجا و شکنندگان عهد و پیمان یکجا و همچنین هزارها گروه باشند و هر امت همراه
پیغمبر خود باشند و ازین گروه ها که جامع دو صفت و سه صفت و چهار صفت و همچنین جامعان از اوصاف
نیک و بد باشند جدا جدا شوند و مانعان زکوة جانوران را در صحرا بر پشت بخوابانند و آن جانوران را
حلقه کرده بروی بگذرانند تا بپاها پائمال کنند و بدهن ها بگزند و شاخها بزنند و چون یک دوره
با نجام رسانند دوره دیگر را شروع کنند و همچنین رباخواران را بشکل آسیب زده برخیزانند
و شکمهای ایشان را مانند حجرهای پر از مار و کژدم بسازند و مصوران را تکلیف دهند که
در آن تصویر تها روح اندازند و خواب دروغ گوینده را تکلیف دهند که در دو جو گره زند و با خفا
جاسوسی گیرندگان را شیشه گداخته در گوش اندازند و همچنین بعضے فاسقان را در مواخذه و معاتبت

دارند تا آنکه زمین محشر از کفار بالکل خالی شود درین هنگام حقتعالی بجمیع مسلمانان که از هر قرن و ملت
بوده اند و در محشر یکجا جمع شوند عیان گردد و بگوید ای مردم همه اهل دین و مذهب بجای خود رفتند
شما چرا همین جا مانده اید ایشان گویند که هر اهل دین همراه معبود خود رفتند چون معبود ما همراه خود
خواهد برد خواهیم رفت آنجناب خواهند فرمود که منم معبود شما همراه من بیائید لیکن مردم آن صورت را
نشناسند که تجلی حق ست و بگویند که پناه میگیریم بخدا از تو هرگز معبود ما نیستی از آنجناب خطاب شود
که شما معبود خود را دیده اید گویند ما را چه مقدور بود که معبود خود را می توانستیم دید پس از آنجناب
حکم شود که پس شما را از معبود خود نشانی ست که بآن می توانید او را بشناخت گویند آری پس
آن تجلی مستور شود و تجلی دیگر نمایان گردد و از ساق آن پرده را برداشته آید پس همه اقرار
نمایند که توئی پروردگار ما و همه بسجده افتند مگر منافقان که مهره پشت ایشان کرخت شود
بجای سجده به پشت های بیفتند باندازه تمام از آن حالت برخیزند و آن تجلی معظم در هوا پیش و پس
روان گردد حکم شود که بهشت را روبرو آرند و دوزخ را در میان زمین محشر و بهشت بگذارند و ظلمت
شدید روان شوند و هر امت همراه پیغمبر خود روان شود و اهل ایمان را دو مشعل عنایت شوند یکی
پیش روی و دوم بر دست راست روند و آنانرا که کمتر اند یک مشعل و کمترانرا از ایشان مشعل
در دست راست باشد و ناقصانرا نوری افتد بر ناخن نر انگشت و ناقص ترانرا اندک نوری
باشد بر نر انگشت مانند شب چراغ که گاهی بدمد و گاهی تاریک شود و منافقانرا مطلق نور نباشد
تمد و نور دیگران بروند تا آنکه بر کناره دوزخ برسند آنجا پل بر پشت دوزخ قایم کرده باشند که باریک
تر است از موی و تیز تر است از شمشیر پس حکم شود که ازین پل بطرف جنت بگذرید گویند که راه آن پل
پانزده هزار سال است پنج هزار سال بطرف بالا رفتن و پنج هزار سال راه هموار رفتن و پنج هزار سال
برای فرو آمدن و در بعضے روایات حساب همه اعمال در زمین محشر میشود و موافق آن بر پل میکذرند
و در بعضے روایات دیگر بالای این پل هفت جا صحرا ست پهناور بغایت وسیع که هر مردم و در آنجا پیش و
پس جمع شوند و قرار گیرند و در آن صحرا ترازو برای وزن اعمال ایستاده است و در هر جا حساب یکنوع
اعمال و پرسش در جای اول حساب نمازها است و دیگر عبادات بدنی مانند روزه و اذکار و دعوات

بسرعت تمام برویند و قالبهای ایشان درست و تر و تازه شوند پس مدت دراز در بهشت آیند
و بر گردن ایشان داغ سیاه بماند و لقب ایشان در اهل جنت جهنمی باشد بعد مدت دراز عرض کنند
که خداوندا چون ما را از نار دوزخ خلاص فرمودی آن اثر و لقب که مانده است نیز زایل ساز
بعون و رحمت الهی این نشان و آن لقب هم زایل شود و آخر کسیکه از دوزخ برآید و در بهشت
درآید مردی باشد که او را برآورده بر کناره دوزخ نشانند چون ساعتی بگذرد و بخود باز آید
و راحتے از آن رنج بحساب یابد ناله و فغان آغاز کند که روی من از اینجا بگردانید پس حق تعالی
از و عهد و پیمان بگیرد که سوای آن چیزی طلب نکنی چون مواثیق محکم بدهد رویش بگردانند و بعضے
اشجار خوش سایه و خوش هوا در قرب جنت او را نمودار شوند پس باز ناله و فغان آغاز کند که
روی من از اینجا برگردانید پس حق تعالی از و عهد و پیمان بگیرد و بعد عهود بسیار بر ترک زیادتی
طلبی در جنت رسد و بهمین ترتیب چندین اشجار و مکانات دیده مشتاق شود و نقض عهود نماید
و تجدید عهود با نجا رسد تا آنکه محاذی در بهشت آید و رونق بهشت دیده بیقرار شود و نقض جمیع
عهود سابقه نموده با لحاح تمام خواستگاری دخول بهشت کند پس اذن دخول جنت دهند اما
بخیال او افتد که جنت معمور است که گنجایش او ندارد پس عذر تنگی مکان آرد حق تعالی بفرماید که برو
آنجا جای بسیار است عرض کند که خداوندا با من مگر استهزا میکنی و تو رب العالمین هستی حق
تعالی در مقابل او صورت ضحک ظاهر سازد و بفرماید که آرزو بکن چون همه آرزوهای او ختم شوند
بقیه آرزوهاے دنیا او را خود یاد دهاند چون آرزوهای منقطع گردد بفرماید که ترا اینهمه آرزوها و ده
چندان از نعمتهای بی شبه و مثال عطا فرمودیم و این حال ادنای اهل جنت است در منزلت بالجمله
چون اهل بهشت بجاهاے خود قرار گیرند و در اوقات ملاقات و صحبت ها یاد کنند که فلان دوزخی با ما
چنان خصومت میکرد اکنون حال او چه باشد پس حق تعالی دریچه پائین طرف دوزخ بکشاید و بینائی
را قوت دهد که از و پرسند آن دوزخی بصد زاری طالب آب و طعام جنت نماید ایشان جواب دهند که
این نعمتها بر شما حرام است بیان کنید که وعده های حق تعالی را چگونه صادق و واقع یافتید که ما خود
همه وعده ها را صادق و واقع یافتیم اینها پشیمانی و عاجزی ظاهر سازند و بهشتیان دریچه بند نمایند

وبهشتیان چون در منازل خود ها قرار گیرند از اهل و عیال خود که نیز نجات یافته‌اند تفحص نمایند ملایک گویند
که در منازل خود بحسب اعمال خود ها هستند بهشتیان گویند که ما را بدون ایشان هیچ لذت و راحت نیست
ایشان را بما رسانید گویند که اینجا هر نفس گرفتار عمل است بی عمل خیری نمی یابد بهشتیان بگویند بروید و در جناب
الهی عرض دارید که خداوندا بر تو روشن است که ما تا در دنیا بودیم یکی کسب معاش و خدمت بزرگان میکردیم
و همه عیال را پرورش می یافتند و پرورش ایشان موجب خنکی چشم ما میشد اکنون که ما بندگی فضل شما
اکرم الاکرمین بجا آوردیم چگونه اهل و عیال و احباب خود را از نعمت شما محروم داریم امید داریم که ایشان را بما رسانید
حق تعالی حکم فرماید بلی ذریات ایشان را بایشان برسانند و اسباب نعمت تمام نها آنچه مناسب این
درگاه عالیست از سرکار مهیا سازند که قسمت نعمت ایشان باعث نقصان نشود پس عیال هر یکی
با وی جمع شوند و تفضیل ایشان هم عالیه سوای جزای اعمال خود منعم گردند و جناب نبوت را در جنت نیز
برای رفیع درجات شفاعات باشند که موافق محبت و تقرب از آنجناب درجات فوق از استحقاق یابند و
و بعد در آمدن همه بهشتیان منادی در میان بهشت و دوزخ استاده ندا کند که ای اهل بهشت بر کناره
دیوار بهشت در آیند و اهل دوزخ بر کناره دیوار دوزخ بر آیند اهل بهشت بترسند که ما را بوعده خلود در آورده
بودید حالا چرا میطلبید و اهل دوزخ بفرحت تمام بر آیند که شاید در حق ما حکم مغفرت شده باشد و ما را از
نار بر می آرند پس چون همه حاضر شوند موت را بشکل گوسفند ابلق حاضر سازند و بگویند که این را می شناسید
هر یکی بگوید که خوب می شناسیم چرا که هیچ کسی نیست که موت را نچشیده باشد پس او را ذبح کنند و میگویند که ذبح کننده
او یحیی پیغمبر است پس منادی آواز دهد که ای اهل جنت همیشه باشید که موت نیست و ای اهل نار همیشه باشید که موت نیست
اهل جنت را چندان خوشی افزاید که اگر موت فنا می شد شادی مرگ می شدند و اهل نار را چندان اندوه
افزاید که اگر موت فنا می شد شاید که از شدت غم می مردند پس حکم شود که دروازه های دوزخ را بر بندند
و بر پشت آن شهتیرهای گران آتشی بگذارند تا اهل دوزخ هیچ خطره بر آمدن آتش در خاطر نیارند و اهل جنت
بفراغ خاطر بعیش و عشرت مشغول شوند بنای جنت بسیم و زر است خشتی از سیم و خشتی از زر است و بجای
گل آن مشک و زعفران است و صفه ها و روش های از زمرد و یاقوت و بلور و چمنهای او مصفا و منزه و بجای
سنگریزه ها در چمن ها جواهر افتاده باشند از مروارید و زمرد و لعل و غیره و درختانش را پوست نقری و طلائی

وشاخهایش بخار و بخزان و در میوه اش اصناف لذتهای طعام دنیا و در زیر آن نهرها که هر دو کناره ش
مصفا و موزون مرصع و نهرهای آنجا بر چهار گونه است یکی از آب های شیرین و خنک یکی از شیرهای که از ذائقه
اش از دیر ماندگی تغیری نه پذیرفته و یکی از شرابهای خوش رنگ و خوشبو فرحت انگیز و یکی از شهدهای صاف
کف گرفته و سوای این چهار قسم نهرها سه چشمه دیگر اند یکی کافور نام دارد که خاصیت او خنکی ست دیگر
زنجبیل نام دارد و سلسبیل نام او ست و خاصیت او گرمی باشد مثل قهوه ها و چائی و سیوم تسنیم ست و
تسنیم از کمال لطافت معلق در هوا جاریست این هفت آب در بهشت ست و این سه چشمه که هست دخانه
مقربان از هر یکی حوضی میرسد و خالص میخورند و اما اصحاب الیمین که در مرتبه کمتر اند ازین چشمه ها شیشه های
سر بمهر با ایشان مرحمت میشود و ایشان بر آن شامیدنی های خود مانند گلاب و بید مشک اندک اندک میخ
بخورند و در وقت دیدار حق سبحانه تعالی چیزی دیگر عنایت خواهد شد نام او شراب طهور ست که از همه
افضل و اشرف ست مصرعه ذوق ~ این می نشناسی بخدا تا نچشی ٭ و درختهای آنجا با وجود بسیا
بلندی و سایه گستری چنان با شعور باشند که هر گاه بهشتی بمیوه که بچشم رغبت نگرد خود بخود آن شاخ
چندان مائل شود که بی حرج بدست خود تناول نماید و فرشهای جنت و لباس های آن همه از شگفتن
گلها بیرون می آیند هر قد ها برابر تقطیع نموده و برنگ مرغوب رنگ کرده به نقشهای و رنگهای خاطر
خواه منقش نموده آنکه بسیار باریک ست بطور پارچه لاهی و قشر باریک بتازی سندس نامیده میشو
و آنکه صفت ست بدستور اطلس محمودی استبرق نامیده میشود و لطافت لباس جنت بحدیست که از
زیر هفتاد ته جامه جسم بنظر می آید و در جنت نه گرمی ست نه سردی نه شعاع آفتاب ست نه تاریکی ست
مانند حالت صبح روشن پیش از طلوع آفتاب لیکن نه بآن درجه بلکه هزاران چند زیاده ازان و آن
روشنی مستفاد ست از نور عرش نه از شمس نه از قمر چنانچه وارد شده است که اگر یک زنی بر زمین پرتو
انداز د روشنی زیور او و لباس زرین او جهان را روشن کند که شعاع آفتاب بیرونق بنظر آید
و در جنت از کثافت های ظاهر بول و براز و حدث و لعاب دهن و آب بینی و چرک بدن و گوش
هیچ نیست موها بر سر می باشند و ریش و بروت و دیگر موها که در جوانی پیدا میشود هیچ نیست و در قبر
نیست از کثافتهای باطنی همه کینه و بغض و حسد و تکبر و عیب جوی هیچ نیست و خواب نیست برای خ

و استراحت رغبت سایه ها و مکانهای مسقف میکنند و برای ملاقات ها و ترتیب صحن ها و میدان ها
میل میکنند فضل غذا بعرق معطر و آروغ معطر مرتفع می شود و هر قدر بخورند فی الفور هضم میشود و تخمه
و گرانی گاهی نمی شود و صحبت ها با زنان بنهایت لذت می باشد و انزال بخروج ریح فرحت بخش
میشود و زنان را بعد فراغ باز شبیه بحالت بکارت عود میکنند نه آنچنانکه موجب ایذا و الم ملوث
شدن بدن باشد و سیر و حرکت در بهشت بر مرکبهای و تختهای روان بنوعی از سرعت است که
در ساعتی راه ماه قطع توان کرد و در بهشت قبه ها و برجها و بنگلها از یک مروارید و یاقوت و زمرد و
دیگر جواهر رنگ برنگ که بلندی آنها شصت میل باشد پس عرض و نیز همین قدر باشد زیرا که
ضابطه است که اگر عرض از ارتفاع مکان برابر نباشد ناموزون میشود و در هر گوشه از ان خانه ها مردمان
باشند که یکدیگر را نمی بینند و همه خدام و احشام و ازواج و خواص یک شخص اند مالک آنها هر وقت که میخواهد
بر ایشان گذر میکند و ملاقات میکند و آسایش می نماید و بهشت ها هشت است هفت برای سکونت
مردم و هشتم برای حصول دیدار با جتماع گویا بارگاه الهی و نام های بهشت اینست جنت الماوی و دار المقام
و دار السلام و جنت الخلد و جنت النعیم و جنت الفردوس و جنت العدن جنت الفردوس اعلی جنت ها
و اعلی ترین طبقه های او جنت العدن است که هر شب در آن حقتعالی تجلی میفرماید و گوناگون نعمتهای
تازه و بی اندازه می افزاید و ذخیره میگذارد و جنت هشتم در نام او اختلاف است ابن عباس گفته
نام او علیین است و منصوص قرآن مجید اینست که علیین فوق اهل جنت است و جای حضور مقربان ملائکه و
بنی آدم نه طبقه جنت و بعضی علما جنت الکثیب گفته اند و این ماخوذ از ان حدیث است که مسلمانان
جمع میشوند بر کثیبهای مشک پس بادی خواهد وزید که آن مشک را بر جامها و رویهای ایشان
خواهد ریخت و معطری ایشان مضاعف خواهد گشت در عین اشتیاق تبارک تعالی تجلی خواهد فرمود و با هر
کسی بقدر استعداد و از انوار و برکات مرحمت خواهد شد و مخاطب میشود و در اعتقاد فقیر نام آن
مقعد الصدق است و این مقتبس است از آیه کریمه ان المتقین فی جنت و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
و مرویست که عدد درجات جنت بعدد آیات قرآن مجید است و اعلای درجات جنت علی الاطلاق
درجه وسیلت که نام آن وسیله است و آن مخصوص بحضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و خاصه او است

که صاحب او حکم وزیر دارد که هیچ فیضی و نعمتی باهل جنت از هیچ است نرسد مگر از طفیل او و از دست او و کیفیت
این طبقات آن ست که یکی دیگری را حائل نیست بدستور سقف خانه بلکه سقف همه عرش الهی ست و اینهمه
بدستور پائین باغ و بلند باغ اند و یکی در وسط دیگر ست گردا گرد یکدگر و هیچکسی احاطه بوسعت او نتواند
کرد مگر خالق و رب العزت جل شانه و مردم پائین را مردم طبقهٔ اعلی چنان می نمایند که گوئی ستاره ایست
بالای کناره شرقی یا غربی آسمان اینقدر معلوم ست که جنت الماوی زیر همه است و جنت العدن در وسط و
جنت الفردوس میانهٔ همه و بالای همه است و ادنائی اهل بهشت را ده چند مجموع آرزوهای دنیوی او
بدهند و موافق بعضی روایات مملکت او که گنجایش املاک و باغات خوبهای حشم و خدم و مراکب و اسباب لائق عزت
او کند مسافت هشتاد ساله راه خواهد بود و دیگر از تحایف بهشت ست که از بعضی میوه های کلان خوشبوی
می شگفند چون حلها و در انشگافتند ترقی بغایت خوش رو و خوشبو با لباس فاخره و زیور بیش قیمت نوجوان از آن بر آید
مالک خود را همنشین و خدمتگذار باشد قامت اهل بهشت همه برقامت حضرت آدم ست شصت ذراع بذراع
مردم دنیا و اعضاء دیگر بمناسبت این قد و قامت باشد و در حسن صورت بسیار خوش آیند و خوش تقطیع
و صورت هر یک مانند یکدیگر در عین شباب یعنی سی و سه ساله باشند و ذکر الهی بر دل و زبان ایشان چنان
جاری باشد که در دنیا بی تکلف نفس جاری ست و نعمتهای جنت همچنانکه لذت بدنی می بخشند همچنان لذت
باطنی بدریافت انوار و تجلیات الهی می بخشند مثلاً سبحان الله درختی ست در جنت هم چنانکه لذت ذائقه
می بخشد جان را بلذت تنزیه آشنا و محظوظ می سازد و اهل جنت در انواع نعمت مع لذت باشند و از افضل
نعم دیدار رب العزت جل شانه و مردم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشند جمعی هستند که در سال یکبار
باین نعمت عظمی مشرف شوند و جمعی دیگر هستند که در هر جمعه مشرف شوند جمعی خاص باشند که در روزی دو بار
بهره مند شوند چنانچه وارد شده است که ادا کردن نماز صبح و عصر بخشوع و آداب مدد عظیم در تحصیل دیدار در مثل
این دو وقت مینماید و جمعی دیگر اخص الخاص اند که بمنزله غلامان و کنیزان حضور پادشاهی باشند که هیچ لحظه از
ایشان پرده نیست و طریق دیدار آنست که بالای هفت طبقه بهشت هشتم طبقه ست که میدانی است فراخ
در آنجا نه حور ست نه قصور زیر عرش ست در آنجا کرسی های نور و زمرد و یاقوت و مروارید و سیم و زر و غیره بحسب
مرتبه ها نهاده میشوند و جمعی را کرسی نیست بر تلهای مشک و عنبر می نشانند و در آن انبساط و سرور مجلس را ند

کسی مرتبه نیست هر یکی بجای خود خوشوقت است و درین حال بادی خنک خوش آینده انواع طیب بر ایشان می پاشد
بوجهی که گاهی مثل آن ندیده بودند در دنیا و نه در بهشت درین حال حق تعالی تجلی میفرماید بر آنها که جمع شده اند بوضعی
که هیچ حال کسی حائل دیگری نشود و هر یکی چندان قربت می بیند که رازهای دل خود بنوعی که دیگر نداند عرض میتوانند
کرد و خطابات بجناب سراً و جهراً می توانند شنید و درینحال بملائکه حکم می شود که شراب طهور بهر یکی میرسانند و نعمتهای
غیر مکرر محظوظ می سازند و بینندگان را چندان استغراق در لذت دیدار می باشد که همه چیز سوای او فراموش می کنند
و تمام نعیم جنت در برابر آن بجوی نمی خرند چون از ینجا رخصت شوند در راه بازاری می بینند که تحائف روزگار
که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده مهیا باشد و هرچه بخواهند ملائکه از ان حواله نمایند و از آنجمله صورتها بسیار خوب است
و هر کسی بهر صورت که رغبت کند در آن صورت در آید و بدان صورت برآید و چون از ینجا بخانه رسند حوران بهشت
در تحیر افتند در رسیدن ایشان حسن آنها هم مضاعف افزون شود و باهم تهنیت کنند و بگویند که شما را چه شد که
جمال بر جمال و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب بگویند که همین است سزاوار کسی که بدیدار رب العزت
فائز شود و حضرت گاه گاه بر اهل جنت در خانهای ایشان نیز تجلی فرماید و بمشاهده جمال بمثال و مخاطبات
پر عنایات مبتهج و مشرف گردانند و در جنت سماع نغمهای لطیف سه نوع باشد یکی آنکه بدر آمدن هوا از شاخها
و برگهای درخت طوبی الحان خوش نوا و طرب افزا می برآیند و شنوندگان را از هوش می ربایند و در جنت
هیچ خانه نیست که در و شاخی از درخت طوبی نباشد از میوه های او گوناگون اطعمه و اقسام لباس و ریاح معطر
دلخواه و الحان بدیع و جواری پر حسن پیدا میشوند دوم آنکه حوران بهشت در بعضی مکانات ترتیب اجتماع
میکنند و نغمهای خوش آینده و بیان حسن شمایل و خوبی اداهای خود و اوصاف کمالات خود چنانچه در دنیا برای
عروس مرتب می سازند می سرایند و سوم آنکه در مجامع دیدار رب العزت حکم می شود بعضی بندگان مقرب خوش
آواز را چون حضرت اسرافیل علیه السلام از ملائکه و حضرت داود را علیه السلام از انبیا علیهم السلام که رب العزت را
تسبیح کنند و صفات کمال بر حاضران عرض سازند طرفه حالتی از وجد و ذوق و شوق بهم میرسد و در جنت هیچ کس
بے زن نباشد میگویند که هر بهشتی را دو زن صالحه از زنان دنیا باشند از ان زنان که بی شوهر رفته اند یا خورد
سال مرده اند و هر زنی که چند شوهر متعاقب در دنیا کرده بود با هر کسیکه محبت و موافقت صحبت بیشتر داشت
شرف و منقبت دینی و علو درجه دارد در نکاح او خواهد آمد و بعد گذشتن هشتاد هزار سال بدین نعمتها و لذتها یکبار

رب العزت در روز تجلی ارشاد فرمایند که ای بندگان من آیا هیچ طلبی و آرزوی شما را باقی مانده است گویند الهی
هیچ مقصدی در خاطر ما نبود که میسر نشده هزاران درجه افزون از آرزوی ما عنایت شد اکنون هیچ بخاطر
نمیرسد که زیاده ازین طلب کنیم حکم شود که آری شما را نعمتی میدهیم بس شگرف و آن آنست که بر شما رضامندی
خود فرود می آرم که بعد ازان ناخوش نشوم از برکت این رضا استواری در قوای و لذتی در ارواح و اجسام میدهم
که تمام نعیم بهشت در مقابل آن چون غباری با کوه باشد و خدام اهل بهشت سه نوع باشند یکی ملایکه که رسل
درمیان ایشان و حضرت حق باشند هرچه از آنجناب عنایت شود بایشان رسانند و هرچه ایشان عرض نمایند
تا بجناب رسانند و همچنین برای رسانیدن پیغامها با نبیا و مقربان که با آنها محبت و رابطه میداشتند دوم غلمان
که خلقی است علیحده در بهشت بدستور حوران ایشان همیشه بر یک عمر باشند و مانند دانه های مروارید از سلک
فرو ریخته هر طرف میگردند و سیوم اولاد صغار مشرکین باشند که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای ایشان خود برای
خدمت کردن درخواست فرموده اند دعای مبارک باجابت رسید عرض نموده اند که الهی این بیچارگان هم در روز
الست اقرار بوحدانیت کرده بودند بعد ازانکه تجدید آن بقلم تکلیف بر ایشان جاری شود نرسیده اند پس کفر از
ایشان مطلقا واقع نیست چنانچه در اطفال بی تمیز واقع است و در جناب کبریا مواخذه آن هم اعتبار ازان نیست
امیدوارم که همچنانکه اولاد مشرکین را بغلامی در دنیا بامت من عطا فرموده شده اند همه ایشان را در آخرت در جنت
نیز آنها را بامت من بخشی این همه میان اهل نار و اهل جنت باشند اما جماعه که به پلصراط روان شده اند و ازان عبور
کرده اند ازان قبیل اند که حسنات و سیئات ایشان برابر اند نه استحقاق ثواب غالب گشته و نه استحقاق عذاب غلبه نموده
ایشان را بعد گذشتن از پلصراط بر مکان های که بر کناره جهنم اند محبوس دارند و نشانند همچنین جماعه که دعوت
پیغمبران بآنها نرسیده و افعال بد هم نکرده اند و شرک هم نکرده اند و نه اعمال نیک نموده اند بلکه بدستور بهایم
در اکل و شرب و جماع و در طلب معاش عمر گذرانیده اند و همچنین کسانیکه بعمر بلوغ رسیده اند اما بفساد عقل از جنون
و شامت مفرط التفات دل و صرف همت در متابعت شرع و معرفت حق و باطل نکرده این همه جماعه ها را در جای موضع که
اعراف نام آنست جای دهند تا انتهاء روز حشر که پنجاه هزار ساله است پس ایشان را دیدن سختی حال کفار و
شدت عذاب آنها موجب الم روحانی و استیلای خوف و اضطراب میشود و نظر کردن به بهشت و اجازت دخول
نیافتن نیز باعث قلق باشد اما توقع درآمدن در آنجا موجب تسلی خاطر میگردد و درهمین کشمکش اند و اهل جنت

اهل نار کلامی کر لایق هر یکی هست انند تهنیت نسبت باهل جنت واهانت کردن و ندامت دادن باهل نار مثل می یدو
بعد ازین کشمکش بعض بفضل الهی وعنایت او در اتباع اهل بهشت در آمده به بهشت داخل می شوند و بعضی را وارد
آمده است که جمعی از مردم که بسن تکلیف نرسیده اند یا رسیده اند و فهم و شعوری که آن حق و باطل را تفریق نمایند نیافته اند
لیکن بایشان خبر پیغمبران و معجزات ایشان نرسیده است خواه بسبب بعد زمانی که در آن وقت پیغمبر مشهور نبوده
یا بسبب بعد مکانی کر اتباع و امثال پیغمبران بایشان نرسیده اند و اظهار احوال و عوت نمیوده اند و محاسن شریعت و
حجتهای آن و معجزات پیغمبران بیان نکرده این جماعت را همه یکجا کنند بر گرد مکانی پر از آتش و حضرت جل و علی تجلی
فرماید و بگوید که ای بندگان من کیستم همه گواهی دهند که تو ئی پروردگار ما و خالق و مالک ما موافق آنچه بر فطرت گواهی
داده بودند پس حکم شود چون منم پروردگار شما آنچه بگویم بجا آرید همه تیار شوند پس حکم شود که شما همه خود را درین آتش
اندازید جماعه بی تحاشا خود را در آن شعلها زنند و تیز در افگنند و جمعی دیگر عذر پیش آرند که خداوندا ما کجا طاقت انکار
داریم این کار دشوار است از ما سر انجام نمی شود معذور دار حق تعالی آن آتش را بر آن گروه که داخل شده بودند
گل و گلزار گرداند و آرام و راحت بخشد و برد و سلام گرداند و بگوید که اگر اینها باحکام من اطلاع می یافتند البته بجا
می آوردند و سهل تر ازین در دنیا طلب کرده بودیم که اقرار بتوحید من نمایند و آن جماعه دیگر را فرماید که اگر در دنیا
می بودید البته گرفتار حاجات و شهوات و رسوم محبت اقارب می بودید که حالا آن چیزها هیچ نیست یقینی که از نه
رسیدن فرمان من بالمواجهه اینوقت دارید در دنیا غائبانه بواسطه پیغام رسانیدن پیغامبران که مثل شما وابسته
خواب و خور بودند کجا ممکن بود و چون اینوقت حکم را قبول نکردید در دنیا حکم کی قبول نمودندی شما کافرانید بتحقیق
همراه کرده خود باشید و اینها را در آتش داخل کنند و باید دانست که همچنانکه بنی آدم بشرائع مکلف اند و در سوره
رحمن در ذکر ثواب و عذاب هر جا جن را شریک آدمیان نموده اند اما علما را اختلاف ست در آنکه بعد حساب و کتاب
حال جنان چه خواهد شد و جمعی بر آنند که کفار جن را خلود نار ست و صلحائی ایشان را دخول جنت نیست بلکه
مثل بهایم خاک خواهند شد و مذهب جمعی دیگر آنست که صلحائی جن را نیز ثواب مخلد ست اما نه مالکیت
جنت که جنت را حق تعالی بوالد ما آدم علیه السلام بخشیده بود بلکه گرداگرد دیوار شهر جنت بدستور رعایا یا خدم
برای گرفتن منافع و نعم آمد و رفت در جنت می کنند و بنعیم جنت و زنان انجا نیز بهره مند میشوند بدستور دهاقین
و ارذال و بقولی اینها را هم بدستور بنی آدم استحقاق دخول ست و مالک منازل خود می شوند و قول میانه بقیاس

نزدیک تر ست و الله اعلم و همچنین در حدیث شریف وارد است و آیه کریمه ما من دابة فی الارض
ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون
هم دلالت میکند که جانوران را نیز حشر ست قصاص ظالم از مظلوم می شود اما از یکنوع مثلاً اگر بز گاو شاخ
دار دو دیگر را که بی شاخ و یا ضعیف بوده ایذا رسانیده است آن بی شاخ را شاخ و بی قوت را قوت دهند
که انتقام خود بگیرند و بعد از ان ایشان را بهشت و دوزخ نیست بلکه خاک جنت میشوند آنانکه برای خدا مذبوح شده
اند در مراتب عالیه و آنانکه برای حاجات بنی آدم بنام حق تعالی مذبوح شده اند در مراتب کمتر از ان در خاک جنت
آمیخته شوند چون خاک و درختان جنت نیز خالی از شعور نیست یکنوع لذت فرا میگیرند و باقی در خاک زمین داخل
گشته جائیکه خاک دنیا محو شود محو شوند و صورت محو گشتن خاک دنیا و آسمانها آنست که آسمانها را برهم زده
بهشت را بجای ایشان پهن میکنند و زمین را مثل میده شیرین ساخته در غذای اهل جنت صرف می سازند
و این وقتی باشد که مردم بر صراط بروند و زمین خالی گردد و در صحاح آمده که چون مردم از پل صراط عبور کنند
در میدانی محبوس شوند تا هر یکی از شکایت دیگر و حقوق ضعیفه نیز پاک و مصفا گشته در بهشت بروند در این
اثنا و برودی اهل جنت یک گاو و یک ماهی را حاضر سازند که با هم جنگ نمایند و هر یکی دیگری را مجروح سازد و
بهلاکت رساند اول از جگر گوشه ماهی کباب نموده در اهل جنت تقسیم نمایند بعد از ان هر دو را کباب نموده
همراه میده زمین بخوردن ایشان دهند بدین نوع خاک محو می گردد مگر چند چیز از اشیای دنیا فنا نمی سازند
مثلاً از جانوران کبش حضرت اسمعیل علیه السلام و ناقه حضرت صالح علیه السلام و سگ اصحاب کهف و از نباتات
استوانه حنانه و از مکانات کعبه معظمه و کوه طور و صحرای بیت المقدس و ما بین منبر و روضه مسجد نبوی و منبر
آنجناب اینها را مانند اینها را صورت پسندیده بخشیده و صفا و رونق اجسام بهشت داده بعینه در بهشت در آرند
و همیشه نگاه دارند و باجمال بعد از کشیدن ستون ها بر دوزخ روز خلود شروع می شود و منصوص کلام مجید و
احادیث شریف ست که اهل جنت را همیشه نعمت و ترقیات قرب اهل نار را عذاب بی تخفیف و شدت سیئات
تا ابد الآباد ست هیچ فنا نه پذیرد حق تعالی ما بندگان مسلمانان را و دوستان ما را خاتمه بر ایمان فرموده و از
هول قبر نجات بخشیده و از عذاب محشر محفوظ داشته بجنت رسانا و برضامندی خود روزی گرداناد آمین

بالخیر	بحق محمد صلی الله علیه و سلم و آله و اصحابه الطاهرین	تمت

غلام بنوی

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

فلما کان الواجب قدیماً والعالم حادثاً فمصداقات الصفات قائمۃ بالذات الالٰہیۃ والصلوٰۃ نازلۃ علی الصور الانسانیۃ الکاملۃ الشاملۃ الرحمۃ العامۃ والخاصۃ التی ہی مظہر الذات المعبودیۃ فکیف نصلی وکیف لا نصلی علی المرتبۃ الجامعۃ والہ روزے در خانقاہ حضرت خواجہ باقی باللہ رح مطالعہ براہین قاطعہ مصنفہ مولوی خلیل احمد را اتفاق افتاد ازان خلاصہ این معلوم گردید کہ مولوی رشید احمد گنگوہی قائل و معتقد امکان کذب وجواز خلف الوعید ست مولوی عبد السمیع رامپوری ساکن میرٹھ شاید کہ بران عیب نوشتہ مولوی خلیل احمد بامر رشید احمد برائے اثبات امکانِ کذب رد عبد السمیع ساختہ بدعت جہل وضلالت خود را بمولوی عبد السمیع مسند گردانیدہ اند چونکہ مولوی رشید احمد مقتدائے عوام شنیدہ شدہ واظہار این مسئلہ موجب فساد اعتقاد وضلالت امتِ حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم بود فقیر محمد غلام بنوی غمخواری اہل اسلام کردہ برائے اظہار حق وہدایت امت چند سطرات را از جہت ضرورت در کتابت آورد و چونکہ شنیدہ شدہ کہ بعضے ناقصان نیم ملایان خطرۂ ایمان از بندعان پیران ہندوستان بطرف بانس بریلی و در شہر دہلی غیر از بار تعالیٰ دیگر را نیز علم غیب ثابت می گویند چیزے بیان ازان نیز بطریقہ انکشاف حقیقت واظہار حق حکم موافق باواقعہ از برائے صیانت امت حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم از بدعت مع بیان عدم جواز امکان کذب وخلف الوعید

الحق گر گوید ہذا من لدن حکیم علیم بدان کہ شی موجود فی الخارج را می گویند و موجود بسہ قسم ہست یک موجود
فی الخارج ہست فقط چنانچہ ذات واجب الوجود و اوصاف ثبوتی او کہ فقط موجود فی الخارج اند در ذہن موجود
نیستند مگر بالوجہ از نیوجہ بالکنہ در کم و کیف محدود و متصور نمیتوانند کہ چند چند مقدار و چہ انداز و ارند و چہ طور اند کہ از تصرف
عقل خارج اند دویم موجود فی الذہن ہست فقط چنانچہ ممتنع الوجود از شریکان باری تعالیٰ و عیوب اوصاف
ذمیمہ مسلوب شدہ او کہ آنرا اوصاف سلبی می گویند چنانچہ جوازِ امکان کذب و جواز خلف الوعید وغیرہ از عیوب
او کہ فقط موجود فی الذہن اند در خارج نیستند کہ او جلّ و علی شانہ موصوف بقدوسیت و سبحانیت است و
آن و این ضد یکجا جمع نمیتوانند سویم قسم موجود فی الذہن و فی الخارج ہر دو ہست چنانچہ ممکن الوجود کہ ہر چیز از
عالم مخلوق باری تعالیٰ ہم در ذہن موجود ست ہم در خارج۔ محی الدین ابن عربی رئیس الاولیاء قدس سرہٗ گفتہ
کہ مراد از شئے در قولہ تعالیٰ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی كُلِّ شَیۡءٍ قَدِیۡرٌ ممکن ہست نہ واجب و ممتنع کہ این ہر دو بعقل سلیم
در ینجا از شئے خارج اند پس بنابرین اگر کسے گوید کہ کذب باری تعالیٰ جائز و ممکن است این قطعی کفر ہست کہ
اگر این ممکن شود کہ اللہ تعالیٰ دروغ گوید پس این قاعدہ ہست کہ برائے جواز حمل مشتقے بر ذات او لا قیام مبدا
ضروری ہست و برائے صدور امر فعل بالقوۃ ضروری ہست اگر صدور کذب از اللہ تعالیٰ جائز گردد پس
باید کہ کذب بر ذات او سبحانہ و تعالیٰ قائم باشد و انسان را نیز این جائز شود کہ اللہ تعالیٰ را کاذب گوید و حال
اینکہ او جل و علی شانہ از ہمہ عیوب سبحان و منزہ ہست و قائل نیز بگفتن کذب او قطعی کافر می گردد و خلف الوعید
یعنی داخل گردانیدن اللہ تعالیٰ ہمہ کفار را در جنت ہرگز جائز نیست اگر کسے گوید کہ در رد المحتار آمدہ کہ ہل یجوز الخلف

فی الوعید فظاہر ما فی المواقف والمقاصد ان الاشاعرۃ قائلون بجوازہ لانہ لا یعد نقصا بل جودا و کرما جواب اینکہ این
قول از چند وجوہات برائے جواز خلف الوعید دلیل نمیتواند شد یک اینکہ صاحب رد المحتار اگر نقل راست باشد
این قولِ اشاعرہ را برائے اظہار قول ایشان نقل کردہ نہ برائے عمل چنانچہ متکلمین قول معتزلہ و حکماء دیگر
اہل ہوا از شیعہ و خوارج را حنفیان قول شافعیان را مثلاً برائے اظہار مذہب ذکر می کنند نہ برائے عمل
زیراکہ فقہاء رح از احکام بیان می کنند و حکم ہر چہ باشد ضرور بیکے از دلائل اربعہ کتاب سنت اجماع قیاس
ثابت می باشد و جواز خلف الوعید را یکے از دلائل شرعیہ نیست نہ بینی کہ صاحب رد المحتار اسناد جواز آن
باشاعرہ کردہ اگر معمول او بودے پس تخصیص اسناد بقولہ قائلون بجوازہ بایشان چرا میکردے دویم اینکہ صاحب
مواقف و مقاصد اگر اسناد ایشان راست می باشد اسنادِ جواز خلف الوعید با شاعرہ بطریقہ ارسال ہست

نہ بطریقۂ اسناد و حال اینکہ ہر چہار مذاہب و ہمہ اہل سنت جماعت بدین متفق اند کہ خبر مرسل رسول اللہ صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وسلم خارج از قرون اربعہ در قرن خامس قابل اعتبار نیست مدعی جواز و عدم جواز نمیشود پس قول مرسل
متکلمین متاخرین صاحب مواقف و مقاصد چہ طور دلیل قابل اعتبار خواہد شد سویم اینکہ این مسئلہ اعتقادی است
و در اعتقادیات محض تقلید بغیر از طلب دلیل اتفاقاً جائز نیست بلکہ نزد ابو الحسن اشعری متبوع اشاعرہ تقلید در
ایمان نیز صحیح نیست۔ چہارم اینکہ اشاعرہ مجتہدان نبودند محض متکلمین بودند و حضرت امام ابو یوسف رح گفتہ
کہ نماز بہ پس متکلم غیر فقیہ مکروہ ہست کہ ایشان بر سیم معتزلہ و حکماء رفتہ پیروی عقل می کنند برائے اثبات حکم
آیت و حدیث را دلیل نمی گیرند پنجم اینکہ ظاہر اً معلوم میشود کہ جواز خلف الوعید قول اشاعرہ نیست کہ ایشان
تابعانِ ابو الحسن اشعری اہل سنت جماعت مذہب ایشان ترک عقل ہست در مقابلہ شرع این قول معتزلہ است
کدام معتزلی نکتہ چینی کردہ برائے قوت مذہب خود اسناد جوازِ خلف الوعید باشاعرہ نمودہ و ہمین طور مشہور گشتہ
بنا بر شہرت یکے از دیگرے نقل میداند بنا بر اصل ششم اینکہ بشرط اشتی اگر اشاعرہ جواز خلف الوعید گفتہ نیز
باشد مگر عمل بدین حرام ہرگز جائز نیست زیرا نکہ بنائے این قول ایشان بر قاعدۂ معتزلہ ہست کہ قاعدۂ ایشان
اینکہ چون درمیان عقل و شرع معارضہ آید و عمل بر ہر دو ممکن نباشد آیت و حدیث را متروک عمل بر عقل واجب
می گویند پس اینجا نیز اللہ تعالیٰ حَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْجَنَّةَ در کلام خود جنت را بر کفار حرام ذکر کردہ و اشاعرہ کہ بر قاعدۂ
معتزلہ رفتہ جنت را بعقل کفار را جائز می گویند و حرمت و جواز ضد یکجا جمع نیز نمیتوانند پس چہ طور این قول
ایشان مردود نخواہد شد این یک دیگر ظلم و جہالت ہست کہ ظلوماً جہولاً بعقل ناقص خود حکم صریح محکم علام
الغیوب کامل دانا بحقائق الاشیاء را منسوخ میسازد و دلیل الاشاعرۃ لانہ لایعد نقصاً باطل غیر صحیح ہست زیرا نکہ
اگر این جائز شود کہ اللہ تعالیٰ ہمہ کفار و مشرکان را بجنت برند پس درین چند نقصانات لازم می آیند یک اینکہ
نزولِ کتب سماوی و ارسال رسل و ہزارہا آیتہائے وعید در قرآن مجید و خلقت دوزخ جملہ امورات لغو و
بلا فائدہ خواہند شد و این محال ہست۔ دویم اینکہ اگر مشرکان بجنت روند پس اللہ تعالیٰ کہ بدوزخ این وعدہ
کردہ کہ تراز سنگہا و انسان پر خواہم کرد این شکستہ خواہد شد و اللہ لا یخلف المیعاد سویم اینکہ اگر مشرکان را نیز
جنت جائز خواہد شد پس مامور ساختنِ اللہ تعالیٰ انبیاء علیہم السلام را بتبلیغ احکام و مکلف گردانیدنِ مؤمنان
با حکام شرعیہ محض تکلیف چیزے فائدہ ندارد کہ مؤمنان دوستان باری تعالیٰ و مشرکان دشمنان او ہر دو
فریق یکسان شوند بلکہ دین الاسلام باطل خواہد شد و قول بدین کفر ہست۔ چہارم اینکہ چون بکفر و شرک

نیز یارتن جنت جائز شود پس کفار ایمان چرا می آرند و مؤمنان بقتل ایشان چرا مامور اند و دوزخ برائے چه
پیدا کرده سبحان الله رسولانِ الله تعالیٰ نذیر اند مشرکان را از دوزخ ترسانیده از شرک باز منع می دارند
جنت بر ایشان حرام می گویند و قائل جواز خلف الوعید دخول ایشان را در جنت جائز گفته بقیام شرک ایشان را
دلاوری می دهند و قول ایشان جود و کرم کوتاه اندیشی هست زیرا که قیمت بردهٔ مومن صد دو صد روپیه میباشند
و دیت حر مؤمن مقتول بقتل خطا یا شبه عمد ده هزار روپیه شرعی اند و بسیار مؤمنان غلام اند که نان خشک جو بشکم
سیر نمیتوانند یافت و بسیار سگانند که الله تعالیٰ درین دنیا بر ایشان جود و کرم کرده دوازده هزار زر سیم
چهره شاهی کم زیاده قیمت شیر و گوشت و پلاؤ خوردن ایشان هست اگر الله تعالیٰ سگان را بروز قیامت نیز بجنت
برند این نیز جود و کرم او هست مگر قول بجواز دخول سگان در جنت تا هنوز هیچ اخذ نکرده که جنت اعدت للمتقین
هست و اگر الله تعالیٰ درین دنیا خطاب نبوت هر کس را بخشد یا پس از خاتم النبیین صلی الله تعالیٰ علیه وسلم
دیگری را نبوت دهد یا بروز قیامت مراتب همه مؤمنان را بمراتب انبیاء علیهم السلام برابر سازد این نیز جود و کرم
اوست و این علتِ خلف الوعید درینجا نیز جاری میباید داشت مگر قول بدین هیچ اخذ نکرده و نه جائز هست که
درین وعدهٔ خاتم النبیین میشکند و خلق الانسان من تفاوت باطل می گردد و اگر جواز خلف الوعید درین قول او تعالیٰ
اِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ داخل میشود پس باید که جواز خلف الوعد نیز دران داخل شود و دخول همه مؤمنان
در دوزخ جائز گردد و این هرگز جائز نیست که مؤمنان دوزخیان خواهند شد و از دخول کفار در دوزخ طول زمان
نیز مراد نمیتواند شد که لفظ خالدین در قوله تعالیٰ خَالِدِیْنَ فِیْهَا اَبَدًا ج بذکر ابدا محکم گشته احتمال تغییر و تبدیل ندارد و کفار
ابد الآباد در دوزخ باشند خلاصه اینکه هر شخص که بعقل ناقص خود کذب الله تعالیٰ را جائز میشمارد و یا میگوید این قطعی
کافر هست که کذب عیب هست و او جل شانه از همه عیوب سبحان و منزه هست لازم آن اینکه این جائز و
ممکن هست که باری تعالیٰ از عیوب پاک نشود که جائز را وقوع محال نباشد و وقوع کذب باری تعالیٰ محال
هست زیرا که اوصاف ذاتی ثبوتی او سبحانه تعالیٰ صادر بالایجاب اند همین طور عدم کذب و دیگر عیوب اوصاف
سلبی او بالایجاب اند و قدرت الله تعالیٰ بر خلقت کذب و دیگر عیوب اگر مستعمل می شوند در مخلوق مستعمل
می شوند نه در ذات خود او و ایضاً الله تعالیٰ خالق خلف الوعد و الوعید در عالم هست نه در ذات خود و اگر کسے
بر جواز خلف الوعید قوله تعالیٰ اِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ دلیل می گیرد این تفسیر برائے خود هست محی الدین
ابن عربی رح گفته که قیل مَنْ فَسَّرَ بِرَأْیِهٖ فَقَدْ کَفَرَ پس بنابرین مستدل آیت مذکوره بر جواز خلف الوعید کافر خواند

خواهد شد و اجماع اصحاب رض که حکم قرآن و خبر متواتر دارد و اجماع مجتهدین متقدمین که حکم خبر مشهور دارد و اجماع متأخرین که حکم خبر واحد دارد نیز بدین منعقد هست که الله تعالی شرک را هرگز عفو نمی کند و دخول ایشان در جنت حرام جای ایشان دوزخ هست ابد الآبدین پس هر که جواز خلف الوعید میگوید این نیز از اجماع اصحاب رض انکار موجب کفر هست و اتفاق شیعه و معتزله و دیگر اهل هوا در اجماع شرط نیست بلکه دلائل قطعی الحکم چهار اند در کتاب آیت مفسر و محکم و در سنت خبر متواتر و در اجماع اجماع اصحاب رض و در عدم عفو شرک و تابید مشرکان در دوزخ و حرمت جنت بر ایشان هر چهار دلائل موجود اند پس مدعی جواز خلف الوعید که از هر چهار دلائل مخالفت می کند نزد شرع چه طور کافر نخواهد شد اگر مدعی می گوید که کذب بر دو قسم هست یک لغت دیگر ذم هست پس کذب در وعید لغت هست این اعتبار خود معتبر هست معتبر نیست که وضع کذب برائے ذم هست و معنی مجازی نیز مراد نمی تواند شد که یکے از معتبرات خمسه حقیقت دریجا موجود نیست چنانچه یکے با دیگرے دشنام زنا دهد و شاتم گوید که مراد ما از زنا بالارض بکوه هست تاویل خود او معتبر نیست حد قذف بر و جاری شود و اگر کدام دیگر عالم یا جاهل این اعتقاد مدعی را حق داند این نیز کفر هست که باطل قطعی را حق دانستن ضرور کفر هست و تعلم طالبان از تابعان همین طور متبوع نیز جائز نیست که در حدیث لکل مجلس تاثیر آمده و مجلس استاد فاسد الاعتقاد ضرور در طالب علم تاثیر می کند اگر مدعی جواز امکان کذب باری تعالی و خلف الوعید در میان عوام کالانعام مشهور بولایت می باشد بیعت از و حرام هرگز جائز نیست که او از جهت مخالفت شریعت محمدی ظاهر اولی نیست و مرید پیر مضل ضرور ضال نیز می گردد و اگر در کسے ظاهرا همه علامات اسلام موجود باشد و یک مسئله را در اعتقاد از کفر می گوید این کفر کاذب همه علامات ظاهری هست۔

بحث در بیان علم غیب بدانکه علم پوشیده هشت قسم هست۔ علم غیب۔ علم مکاشفه علم لدن علم باطن۔ علم هاتف۔ علم الهام علم خواب۔ علم فراست۔ علم غیب مشاهده هر پوشیده موجود فی نفس الامر بغیر از تعلیم و مدد غیر و بغیر از واسطه و استعمال اسباب علم هست و علم مکاشفه اظهار الله تعالی هست امر پوشیده را بر دل ولی و علم لدن نمائیدن الله تعالی هست ولی را مسئله پوشیده نامعلوم را در وقت مراقبه و علم باطن دیدن سالک هست اسرارات و تجلیات مندرجه را در سینه خود۔ و علم هاتف شنیدن سالک هست آواز غیبی نامعلوم جهت را از کبریای باری تعالی و علم الهام دانستن مؤمن هست چیزے نامعلوم را بالقائ خیر در دل او و علم خواب اشاره دادن الله تعالی هست مؤمن خوابنده را در حالت خواب و علم فراست

دانستن مومن هست امر بالصفائی دل پس قسم اول خاص برای الله تعالی هست بعبارت نص قوله
تعالی در رکوع چهارم سوره کهف قل الله اعلم بما لبثوا له غیب السموات والارض یعنی
خاص الله تعالی را معلوم است اشیاء غائبه از انسان در آسمانها و زمین و امثال این آیت در قرآن مجید
بسیار اند و بعبارت نص قوله تعالی لا یعلمها الا هو و بعبارت نص قوله تعالی انما الغیب لله یعنی
تحقیق سخن دیگر نیست اینکه علم غیب خاص برای الله تعالی هست و دیگر هیچ کس را نیست نه ولی را و نه نبی را
ملا علی قاری آیت له غیب السموات والارض را دلیل گرفته گفته که هر که انبیا علیهم السلام را علم غیب می گوید آن
کافر است و حضرت محمد مصطفے و المجتبے صلی الله تعالی علیه وسلم را نیز علم غیب موجود نبود بعبارت نص قوله تعالی
تلک من انباء الغیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت ولا قومک من قبل هذا و بعبارت ظاهر
قوله تعالی در رکوع پنجم سوره عمران ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک وما کنت لدیهم
اذ یلقون اقلامهم و بعبارت ظاهر قوله تعالی در رکوع یازدهم سوره یوسف ذلک من انباء الغیب
نوحیه الیک وما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم وهم یمکرون اگر رسول الله صلی الله علیه
وسلم بعلم غیب سخنان مذکوران را میدانستے پس وحی را چه ضرورت بود که خاصه علم غیب اینکه حال ماضی
ومستقبل را بغیر از تعلیم غیر یکسان می داند و این مختص بالله تعالی هست رسول الله صلی الله علیه وسلم
همین طور نبود لقوله تعالے در رکوع اول سوره مدثر وما یعلم جنود ربک الا هو اگر حضرت رسول الله
صلے الله علیه وسلم را علم غیب بودے لشکر های ملائک الله تعالے را چرا نمی دانستند ازین وجه که او را
علم غیب نبود لقوله تعالی در سوره انفطار وما ادرک ما یوم الدین ثم ما ادرک ما یوم
الدین و قوله تعالی در سوره تطفیف وما ادرک ما سجین و قوله تعالی وما ادرک ما علیون و قوله تعالے
در سوره قدر وما ادرک ما لیلة القدر و قوله تعالی در سوره قارعه وما ادرک ما القارعة و قوله تعالی در سوره
همزه وما ادرک ما الحطمة و امثال این در قران مجید بسیار اند اگر حضرت صلی الله علیه وسلم را علم علم غیب
بودے پس الله تعالی استفهام بمعنی نفی علم او بر اشیاء مذکوره چرا میکردے و باز بیان اشیاء مذکوره بخود
چرا میکردے بلکه رسول الله صلی الله تعالی علیه وسلم بخود گفته که مرا علم غیب نیست بعبارت قوله تعالی در
رکوع بیست و سوم سوره اعراف قل لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله ولو کنت
اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء یعنی اگر چیز غائب را می دانستمے البته بسیار کردمے فوائد را

برائے خود و نزدیک مراضرور سیاق کلام برائے نفی علم غیب رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم است و
آیتہائے تخصیص علم غیب باللہ تعالیٰ و نفی از غیر ہمہ محکم اند احتمال تغییر و تبدیل ندارند و با آیت محکم دیگر
قسم آیت معارضہ نمی تواند کرد سبحان اللہ عجیب انصاف ہست کہ اللہ تعالیٰ عز اسمہ تخصیص علم غیب را بخود میکند
و رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بخود نفی آن از خود می کند و نیم ملایان خطرہ ایمان ضرور بزور و زبردستی
بغیر از علم بر حقیقت آن برائے او صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ثابت می کنند ہر کہ از عظمت ھُوَ الْقَاھِرُ فَوْقَ
عِبَادِہٖ اللہ تعالیٰ خبر ندارد آن بے خبر ہمین طور سخنان بے انصافانہ موجب کفر و شرک را می گویند و مراد از
قولہ تعالیٰ در رکوع دویم سورہ جن عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْھِرُ عَلٰی غَیْبِہٖٓ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَّسُوْلٍ
علم غیر حاضر بواسطہ وحی ہست یعنی اللہ تعالیٰ عالم است بر اشیاء غائبہ از انسان مطلع نمی گرداند بر چیز غائب
ہیچ کس را مگر مطلع می گرداند بواسطہ وحی بر بعضے امورات غائبہ آن کس را کہ راضی باشد اللہ تعالیٰ از و
از رسول چنانچہ حضرت محمد صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را بر بعضے قصص زمانہ گذشتہ غائبانہ بواسطہ وحی
مطلع گردانیدہ ہست کہ این معنی از سیاق قولہ تعالیٰ فَاِنَّہٗ یَسْلُکُ مِنْۢ بَیْنِ یَدَیْہِ وَمِنْ خَلْفِہٖ
رَصَدًا لِّیَعْلَمَ اَنْ قَدْ اَبْلَغُوْا رِسٰلٰتِ رَبِّھِمْ بوضاحت معلوم می شود و مراد از قولہ تعالیٰ در سورہ تکویر وَمَا ھُوَ عَلَی
الْغَیْبِ بِضَنِیْنٍ چیز غائب از اصحاب رض معلوم رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ وسلم را بواسطہ وحی ست یعنی اللہ
تعالیٰ اصحاب رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را می فرماید کہ نیست صاحب شما بخیل بہ بیان چیز غائب از
شما معلوم او را بواسطہ وحی یعنی صاحب شما چیز معلوم را بواسطہ وحی از شما پوشیدہ نمیدارد سبحان اللہ چہار
دلائل کتاب سنت. اجماع قیاس و چہار مذاہب ہمہ صراحۃ بدین متفق اند کہ علم غیب خاص برائے اللہ
تعالیٰ ہست در ہیچ دلیل از دلائل مذکورہ این ذکر نیست کہ رسول اللہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را نیز علم
غیب موجود بود نمی دانم کہ مبتدعان نیم ملایان خطرہ ایمان در ہندوستان علم غیب حضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ
وسلم را از کجا آوردند شاید کہ پیران مقتدایان این ملک بوسوسہ شیطانی و جناتی و خیالات فاسدہ شیطانی
این مسئلہ را از شکم خود باین طریقہ بیرون آوردہ اند کہ مقام اول از مقامات ستہ سالکان یعنی مقام ناسوت
رسیدہ از برائے تسخیر مردمان و حصول دنیا سر در گریبان کردہ عبادت و مجاہدہ شاقہ را اختیار می کنند و پیر
ایشان کامل نباشد تا کہ اسرارات انوار و تجلیات الہامات و وسوسہ و خطرات جناتی و شیطانی ملکی و رحمانی
را بوضاحت خوب بوجہ اکمل تعلیم کنند پس ضرور خطرات جناتی و شیطانی را نیز برحمانی و روحانی حمل کردہ

عوام الناس و علما از ثمرهٔ علم بے بہرہ را نیز گمراہ میگردانند و شیاطین نیز تکفیر ایشان را مراد گرفته امر قبیح موجب
کفر را در نظر ایشان حسن و مزین مینمایند و ایشان بخود معتقد شدن جاہلان خوش گشته فخر می کنند ورنه اظہار امکان
کذب باری تعالیٰ و اثبات علم غیب رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وسلم راچه ضرورت بود از زمانه حضرت
صلی الله تعالیٰ علیه وسلم و اصحاب رض و مجتہدین متقدمین و متاخرین تا اینوقت درین مسائل موجب فساد امت
حضرت صلی الله تعالیٰ علیه وسلم ہیچ احد چون و چرا بحث و مباحثه نکرده ہنوز نیم ملایان خطرهٔ ایمان صدی
سیز دہم کہ گرگان از ایشان امن خواسته درین مسائل واجب الاستہار جنگ و جدل شروع کرده اسناد
کفر بایک دیگر نموده فساد حسد بغض و عناد را برپا ساختند علاوه اینکه الله تعالیٰ فرد ہست کنهٔ او لا یحد و
لا یتصور بالذات والصفات لانه بسیط ذهنا و خارجا لا ینتج و لا یتغیر تعالیٰ من الجنس و الجہات
و رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وسلم بالعکس ذی مثل ہست کنهٔ او یحد و یتصور بالذات والصفات
لانه ممکن کنهٔ ذهنا و خارجا ینتج و یتغیر لانه حادث جنسه او نوعه معلوم معین انسان و بشر رسول بعثه الله تعالیٰ
الی الخلق لتبلیغ الاحکام وجهاته ثلث اگر او صلے الله تعالیٰ علیه وسلم نیز بمثل باری تعالیٰ بعلم غیب موصوف
گردد پس باید که علم او نیز مثل علم باری تعالیٰ غیر محدود و متصور و غیر متغیر گردد و قول بدین شرک ہست
که علم غیب خاصه باری تعالیٰ ہست و خاصه چیز ما یوجد فیه لا فی غیره و دیگر از اقسام سبعه علم پوشیده انبیا علیہم
السلام و اولیا رح و دیگر مومنان را نیز بحسب استعداد و مراتب خود می باشند اگر در کدام کتاب غیر از الله تعالیٰ
کدام نه نبی یا کدام ولی را علم غیب ذکر باشد مراد مجازی که از اقسام سبعه می باشد که اطلاق یکے بدیگرے بطریقه
مجاز میشود نه حقیقت از قسم اول و علم رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وسلم بدو قسم ہست یک وحی
جلی که این از قبیله تعلیم و تعلم ہست لقوله تعالیٰ وَعَلَّمَهٗ شَدِیْدُ الْقُوٰی دیگر قسم وحی خفی ہست و
این از یکے از اقسام سبعه خالی نباشد اگر کسے گوید که الله تعالیٰ علام الغیوب رسول الله صلی الله تعالیٰ
علیه وسلم را بر جمله معلومات خود جزءاً و کلاً علم داده بود این دروغ خیال فاسد و وسوسه شیطانی از چند وجوہات
باطل ہست یک اینکه رسول الله صلی الله تعالیٰ را سه وجود بود انسانی و ملکی و حقانی با انسانان بصورت
انسانی و با ملائک بصورت ملکی میبود و علم باری تعالیٰ وَسِعَ رَبِّیْ کُلَّ شَیْءٍ عِلْمًا ہست و کلمات باری
تعالیٰ قُلْ لَّوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّکَلِمٰتِ رَبِّیْ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمٰتُ رَبِّیْ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهٖ مَدَدًا
اندریں علم رسول الله صلے الله تعالیٰ علیه وسلم بصورت انسانی و ملکی طاقت و استعداد این نمی داشت

که بر ہمہ معلومات باری تعالے جز وکل احاطہ می توانست کرد لقولہ تعالے وَلَا یُحِیْطُوْنَ بِشَیْءٍ
مِنْ عِلْمِہٖۤ اِلَّا بِمَا شَآءَ وصفت موافق ذات می باشد چونکہ ذات رسول اللہ صلے اللہ تعالے وعلیہ وسلم مثل
ذات باری تعالے نبود کم بود پس صفتِ علمی او چہ طور مثل صفت علمئ اللہ تعالے خواہد شد و در
حالت صورت حقانی ذات رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وسلم در ذات باری تعالی مثل محویت
ستارہ در ضیار آفتاب ہیچ تغیر ذاتی محو متلاشی گشتہ علم او در انحالت محض ذات باری تعالے میبود
ہیچ چیز از دیگر علوم در انوقت او موجود نمی بود مثنوی علم حق در علم صوفی گم شود ؛ این سخن کے
باور مردم شود ؛ علم صوفی عین ذاتِ حق بود ؛ علم حق علم صفاتِ حق بود ؛ چونکہ علم ولی ہمین طور باشد
پس علم رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم کہ علم عالم تاثیر نبوت نبی و ولایت ولی تاثیر ولایت او
ہست چہ طور بدین منوال نباشد و در ہر نبی صفت نبوت و ولایت ہر دو موجود باشد (حدیث)
اَلْوِلَایَۃُ اَفْضَلُ مِنَ النُّبُوَّۃِ بصفتِ نبوت تبلیغ احکام وبصفتِ ولایت اسرار قربت ولقائے رب العزت
حاصل می نماید پس در کدام حالت ہمہ معلومات باری تعالے معلومات رسول اللہ صلے اللہ تعالے
علیہ وسلم میگردند دویم اینکہ علم باری تعالی بر مخلوق خود از جنس و نوع و فرد و مرکب انداز طول و
عرض عمق و وزن جسم و جوہر و ذات و عرض و بر اجزار لا تجزی ہر چیز یکسان بطریقہ حضور و مشاہدہ ہست
کہ ہر ذرہ از ممکنات با و حاضر ہست ہیچ موجود از و غائب نیست و قولہ تعالی عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّہَادَۃِ
باعتبار انسان ہست یعنی اللہ تعالی بہر چیز غائب باشد از انسان یا حاضر بطریقہ حضور و مشاہدہ عالم
ہست و علم رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم بر چیزے کہ نزد او حاضر بودے نیز ہمین طور بوجہ
اکمل الاکمل نبود چنانچہ علم باری تعالی و بر چیزے کہ از و غائب بودے پس اللہ تعالی مناسب حال
از برائے خوشنودی او و دفع حاجت او را بوحی جلی یا خفی مطلع می گرداند درین نیز معلومیت او مثل
معلومیت باری تعالے مِنْ کُلِّ الْوُجُوْہِ نبود این قاعدہ را نہ بینی کہ عاشق معشوق را از خزانہ خود می دہد
اگرچہ بسیار می دہد مگر کل خزانہ نمی دہد و دریا نہر را آب می دہد اگرچہ بسیار می دہد مگر کل آب نمیدہد
علی ہذا القیاس سویم اینکہ اللہ تعالی گفتہ فَوْقَ کُلِّ ذِیْ عِلْمٍ عَلِیْمٌ یعنی بالائے ہر خدا وند علم عالم زیادہ
در بار یک دانی و کثرتِ علم موجود ہست اگر ہمہ معلومات اللہ تعالے رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ
وسلم را معلوم گردند پس ضرور علم او با علم باری تعالی برابر گردد آیت صریح و محکم باطل خواہد شد و قول بدین

کفر ہست چہارم اینکہ اللہ تعالے در کمالیت ہر صفت واحد ہمثل ہیچ احدرا با خود در اعطای آن شریک
نساختہ کہ شریک گردانیدن باری تعالے را کسے را در کمالیت صفت خود ممتنع الوجود ہست، اگر معلومات او
ہمہ رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم را من کل الوجوہ معلوم گردند پس این شرک در کمالیت صفت باری
تعالی بالمقابلہ ہست و قول بدین شرک ہست۔ پنجم اینکہ اخلاص رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم با
باری تعالے و محبت باری تعالے با رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم ہمین قدر از حد زیادہ بود کہ علم
آن نزد باری تعالی ہست فقط رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم را غایت اندازآن معلوم نبود کہ چہ حد
و نہایت دارد پس ہمہ معلوماتِ آن کجا معلومات این گشتند ششم اینکہ کنہ ذات و کمالیت ہر صفت
باری تعالے خاص او را معلوم ہست نہ رسول اللہ صلی اللہ تعالے علیہ وسلم را اگر او را معلوم بودے
پس باید کہ کنہ آن محدود و متصور شدے و بوحی جلی یا خفی بیان کردہ شدہ بودے کہ ذات باری
تعالی فلان چیز ہست و اوصاف او ہمین قدر انداز دارند کہ او بتبلیغ مامور گشتہ عدم بیان معلوم او را جائز
نبود لقولہ تعالی وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ پس ہمہ معلومات باری تعالی از کجا رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ
وسلم را معلوم گشتند اگر کسے گوید کہ بیان مشاہدہ کنہ ذات و کمالیت اوصاف باری تعالی از قبیلہ اسرار
متعلق حقیقت ہست اظہار این جائز نیست جواب اینکہ چنانچہ طریقہ نبوت شریعت ظاہری از رسول اللہ
صلے اللہ تعالے علیہ وسلم نقلاً بنقل ازان زمانہ تا این رسیدہ ہمچنین طریقہ حقیقت و ولایت نیز از وے
ہمہ اسرار و تجلیات ازان وقت تا این سینہ بسینہ آمدہ ہست اگر رسول اللہ صلے اللہ تعالی علیہ وسلم
را کنہ ذات کمالیت صفات باری تعالے بطریقہ علم حقیقت معلوم بودے پس باید کہ معلومیت این
نیز مثل دیگر اسرار و تجلیات در کدام سینہ نقل گشتہ بودے و کدام ولی از کبرا اولیاء اللہ را نیز
معلوم بودے مگر ہیچ احد را معلوم نیست معلوم گردید کہ مدعی وزین دعوی محض جاہل مرکب ہست ہفتم
اینکہ اگر علم رسول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وسلم مثلِ علمِ باری تعالی شدہ جملہ معلومات او حضرت صلے اللہ
تعالے علیہ وسلم معلوم بودند پس باید کہ در دیگر اوصاف ذاتی نیز مثل باری تعالے شدہ ہمہ مقدورات
و مسموعات و مبصرات و مکلمات و ارادات اللہ تعالے مقدورات و مسموعات و مبصرات و مکلمات
و ارادات رسول اللہ صلے اللہ تعالے علیہ وسلم گردند و قول بدین شرک ہست اگر بعضے ناقصان نیم ملایان
خطرۂ ایمان می گویند کہ جَمِيعُ الْعِلْمِ فِي الْقُرْآنِ لَكِنْ ؎ تَقَاصَرَ عَنْهُ أَفْهَامُ الرِّجَالِ ؎ و قرآن

تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وحضرت صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بر قرآن عالم بود پس ضرور بر ہمہ
علوم عالم شد جواب اینکہ مراد قصیدہ امالی از جمیع العلم علوم شرعیہ بود ند نہ غیر از علم منطق و حکمت اقوال حکما
غیر تابعان انبیاء علیہم السلام و علم نجوم و رمل و جفر و علم سحر و علم جن و علم شیاطین و باری تعالیٰ بر ہمہ علوم
مذکورہ کامل علیم ہست کہ خالق ہمہ ہست پس جملہ معلومات اللہ تعالیٰ چہ طور معلومات رسول اللہ صلے
اللہ تعالے علیہ وسلم شدند بلکہ اگر کسے علم سحر و علم شیطانی شیاطین بہ رسول اللہ صلے اللہ تعالے
علیہ وسلم سند گرداند این سب موجب کفر قائل این سائی تو بہ او نیز نزد علماء قبول نمی شود و تبیان
بدو قسم ہست یک اجمالی دیگر تفصیلی ہست چنانچہ ایمان یک اجمالی دیگر تفصیلی ہست درینجا مراد
از تبیان تبیانِ اجمالی ہست ورنہ پس یک قرآن مجید کافی بود دیگر علوم را چہ ضرورت بود اگر
کسے جاہل می گوید کہ رسول اللہ صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ہر جا ہر کس را حاضر ہست دروغ
باطل می گوید کہ این خاص صفت اللہ تعالیٰ ہست لقولہ تعالیٰ وَاللّٰهُ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ ولقولہ تعالےٰ
وَفِي السَّمَاءِ اِلٰهٌ وَّفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ و دیگر سبق از سبقہائے نقشبندیہ و قادریہ معنویہ
نیز اینکہ اَللّٰهُ حَاضِرِيْ اَللّٰهُ نَاظِرِيْ اَللّٰهُ مَعِيْ ہمین طور در ہیچ دلیل نیامدہ کہ رسول اللہ صلی اللہ تعالےٰ
علیہ وسلم ہر جا موجود نزد ہر کس موجود ہست این ہمہ سخنانِ پیرانِ مبتدعانِ صدی سیزدہم افترا
بر خدا و رسول باری تعالیٰ ہست آرے ہر کہ عاشق رسول اللہ صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم شدہ فنا
فی الرسول می باشد حقیقت محمدی ہر وقت ہر جا کہ باشد در دلِ او موجود می باشد و ہر کہ عاشق او
کہ درود می خواند حضرت مبارک صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم بخود آنرا می شنود و غیر عاشق کہ می خواند
آنرا ملائک درآنجا میرسانند هٰذَا دِيْنٌ وَّحُجَّتٌ اگر بمعنی لغوی علم وحی جلی یا خفی رسول اللہ صلی اللہ
تعالیٰ علیہ وسلم را عالم بر علم غیب گفتہ شود جائز ہست کہ غیر از علم حواس ظاہری علم وحی جلی و خفی
ہر دو را در لغت علم غیب می گویند مگر لغوی علم غیب دیگر انبیاء علیہم السلام و اولیاء رحمہم را نیز بودہ باشند
بلکہ علماء را نیز باستعمالِ علمِ ظاہری علم بر اشیاء غائبہ از امورات آخرت وغیرہ حاصل می شود
لکن اصطلاحی علم غیب سوائے باری تعالیٰ ہیچ احد را نیست آرے رسول اللہ صلے اللہ تعالے
علیہ وسلم مرتبہ جامعہ اُوْتِيْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ اِسْمُهٗ اَحْمَدُ مُحَمَّدٌ الرَّسُوْلُ اللّٰهِ وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ اِنْ
كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُوْنِيْ يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ اٰمِنُوْا بِيْ وَرَسُوْلِيْ اَطِيْعُوا اللّٰهَ وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ مُبِيْن

در دنیا رحمة للعٰلمین و در عقبی ولسوف یعطیک ربک فترضی و شفیع المذنبین بلکہ منشاء ایجاد ہمہ موجودات موجب اظہار ربوبیت در زمین محمد در آسمان احمد در جنت حامد در معراج محمود و در عرب العزت حبیب یعنی محب و محبوب **مصرع** نسبت آدم بہا و چون نسبت مصدر بفعل ہست **بیت** اگر گویم بیانِ وصفِ آن لولو زبان سوزد + وگر خاموش بنشینم دلم پُرخون برون ریزد ہا قدر و مرتبہ آن محبوب را محب خود اللہ تعالےٰ می داند فقط وشمہ ازان آن نیز کہ باستقامت شریعت با او نسبتے دارد و بترک ماسوی اللہ بہ لا الہ الا اللہ تربے وصوفیان این زمانہ خالی این ملک ہمہ دکانداران از برائے حصول دولت و عزت بمریدی مریدان مردان و زنان بلا استعداد پیری و بگرفتن غوسالات خیر و خیرات امورات و نوشتن تعویذات مشغول قدر حبیب اللہ صلے اللہ تعالیٰ علیہ وسلم را چہ می دانند مگر ہمین قدر کہ بمجرد دعوی صوفیت بلا حصول معنی او را با خالق خود او شریک می گردانند **مثنوی** اے بسا ابلیس آدم روئے ہست + پس بہر دستے نباید داد دست + کار شیطان می کند نامش ولی + گر ولی اینست لعنت بر ولی + اگر کسے صدق و کذب صوفیائے این وقت این مملکت را معلوم می خواہد کرد باید کہ مخزن التوحید و آخر نصیحت نامہ مجموعہ حقانی و مصباح الاعمیٰ و کتابہائے حضرت سلطان باہو و بارک اللہ عبد اللہ و مثنوی مولانائے روم و مثنوی بو علی شاہ قلندر را مطالعہ نمایند دران خوب بوضاحت حالِ دکانداریِ ایشان معلوم می شود۔ تمت الرسالة بعون المجید وسمیتھا بتنزیہ التوحید۔ فقط

الحمد للہ والمنة کہ درین زمان سعادت توامان رسالۂ مبارک مسمے بہ
تنزیہ التوحید از رشحات کلک جواہر سلک صوفی
صافی حضرت مولانا مولوی محمد غلام ہنوی سلمہ اللہ الولی
حسب فرمایش جناب مولوی محمد کامل صاحب سلمہ اللہ تعالی
در مطبع مجتبائی واقع دہلی طبع
گردید
ربیع الثانی ۱۵